



انتشارات، شماره ۴۲۷

قصص الانبیا

تالیف:

شیخ ابوالحسن بن الہیثم البوشنجی (نالی)

ترجمہ:

محمد بن اسعد بن عبداللہ الحنفی التستری

تصحیح و تحقیق:

دکتر سید عباس محمدزادہ

بوشنجی، ابوالحسن بن هیصم، قرن ۷ ق

[قصص الانبیاء . فارسی]

قصص الانبیاء (سده هفتم هجری) / نوشته ابوالحسن بن الهیصم البوشنجی (نابی): ترجمه
محمد بن اسعد بن عبدالله الحنفی التستری؛ تصحیح و تحقیق عباس محمدزاده. - مشهد:
دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۸۳.

۶۶۳ ص. - (انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد؛ ۴۲۷)

ISBN: 964-386-076-0

۴۰۰۰۰ ریال

Abolhasan bin al-Haysam al-Bushanji (Nâbi) ص.ع. لاتینی شده:

Qisas al-Anbiyâ.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیما.

۱. قرآن - قصه ها، ۲. پیامبران - داستان. ۳. نثر فارسی - قرن ۷ ق. الف. تستری، محمد بن
اسعد، قرن ۷ ق، مترجم. ب. محمدزاده، عباس، ۱۳۳۳ - ، مصحح. ج. دانشگاه فردوسی مشهد.
د. عنوان. ه. عنوان: قصص الانبیاء فارسی.

۲۹۷/۱۵۶

BP ۸۸ / ب ۸۲ ق ۶۰۴۱

۱۳۸۴

م ۸۴-۱۸۱۵۱

کتابخانه ملی ایران



انتشارات، شماره ۴۲۷

قصص الانبیاء

(سده هفتم هجری)

تألیف

ابوالحسن بن الهیصم البوشنجی (نابی)

ترجمه

محمد بن اسعد بن عبدالله الحنفی التستری

تصحیح و تحقیق

دکتر سید عباس محمدزاده

ویراستار علمی

سید محمد روحانی

وزیری، ۶۶۸ صفحه، ۱۰۰۰ نسخه، چاپ اول، پاییز ۱۳۸۴

امور فنی و چاپ: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد

بها: ۴۰۰۰۰ ریال

فهرست

۹	پیش‌گفتار.....
۱۱	مقدمه مصحح.....
۲۳	ویژگیهای نوشتاری نسخه، رسم الخط و سبک.....
۳۵	قصص، اساطیر، اسرائیلیات.....
۴۹	روش کار و شیوه تصحیح.....
۵۳	یادداشت‌های مقدمه.....
۵۷	کتاب‌شناسی قصص الانبیاء.....
۶۵	قصص الانبیاء
۶۹	در بدایت آفرینش عالم.....
۷۴	در آفرینش آسمان و زمین.....
۷۶	در آفرینش عالم.....
۷۸	در آفرینش بهشت.....
۸۱	ذکر کوشکهای بهشت.....
۸۳	مرغزارهای بهشت.....
۸۳	مرغان بهشت.....
۸۴	ذکر حورالعین.....
۹۰	ذکر آفتاب و ماه و ستاره.....
۹۲	ذکر العقلاء و اصفافهم.....
۱۰۰	عصیان ابلیس.....
۱۰۲	ذکر دخول آدم در بهشت.....
۱۰۶	ذکر بیرون آمدن آدم از بهشت.....
۱۰۸	ذکر توبت آدم - علیه السلام.....
۱۱۰	ذکر حال آدم بعد از توبت.....
۱۱۱	ذکر میثاق و وقت آن.....
۱۱۵	ذکر آفرینش فرزندان آدم و حوا.....
۱۱۶	ذکر قایل و هابیل و آنچه در میان ایشان رفت.....
۱۱۹	ذکر وفات آدم - علیه السلام.....
۱۲۰	ذکر فرزندان آدم بعد از وفات او.....
۱۲۲	ذکر ادریس پیغمبر - علیه السلام.....
۱۲۶	ذکر اختلاف مردم در دین و ابتدای بت پرستیدن.....
۱۲۸	ذکر هاروت و ماروت.....
۱۳۱	ذکر نوح پیغمبر - علیه السلام.....
۱۳۸	ذکر عاد و قصه ایشان.....
۱۴۵	ذکر عاد الآخر.....
۱۴۶	ذکر ثمود و احوال ایشان.....
۱۵۲	ذکر ابراهیم - علیه السلام.....

- ۱۶۰ ذکر انداختن ابراهیم در آتش
- ۱۶۳ ذکر حال ابراهیم بعد از بیرون آمدن از آتش
- ۱۶۶ ذکر معراج ابراهیم - علیه السلام
- ۱۶۸ ذکر فرزندان ابراهیم - علیه السلام
- ۱۷۱ ذکر لوط - علیه السلام
- ۱۷۴ نقل کردن ابراهیم، اسمعیل و هاجر را به حرم
- ۱۷۶ ذکر جرهم و مسکن ایشان در مکه
- ۱۷۷ قصه ذبح اسماعیل
- ۱۷۸ ذکر بنای خانه کعبه
- ۱۷۹ ذکر تمامی قصه ذبح
- ۱۸۱ ذکر زن خواستن اسماعیل و زیارت کردن ابراهیم او را
- ۱۸۳ ذکر وفات خلیل الله - ابراهیم - علیه السلام
- ۱۸۵ قصه فرزندان ابراهیم و احوال ایشان
- ۱۸۷ ذکر اسحاق بن ابراهیم - علیه السلام
- ۱۸۸ ذکر اولاد یعقوب - علیه السلام
- ۱۹۱ ذکر قصه یوسف - علیه السلام
- ۱۹۷ ذکر بیرون آوردن یوسف از چاه
- ۱۹۹ ذکر آمدن کاروان به مصر و فروختن یوسف
- ۲۰۰ دوست داشتن زلیخا یوسف را - علیه السلام
- ۲۰۵ ذکر دو جوان که در زندان بودند و خواب دیدند و یوسف تعبیر آن کرد
- ۲۰۸ خواب دیدن ملک و بیرون آمدن یوسف از زندان
- ۲۱۳ آمدن برادران یوسف پیش او به طلب طعام
- ۲۳۱ ذکر قصه ایوب
- ۲۳۷ قصه شعیب
- ۲۳۹ قصه موسی - علیه السلام
- ۲۵۵ ذکر آمدن موسی سوی فرعون
- ۲۶۶ صفت تیه
- ۲۷۱ ذکر وفات موسی - علیه السلام
- ۲۷۳ حکایاتی که به قصه موسی متعلق است
- ۲۷۴ ذکر یوشع بن النون - علیه السلام
- ۲۷۷ ذکر حزقیل - علیه السلام
- ۲۷۹ ذکر الیاس - علیه السلام
- ۲۸۲ ذکر ذوالکفل - علیه السلام
- ۲۸۵ ذکر اشمویل بن علقان - علیه السلام
- ۲۸۹ ذکر داوود پیغامبر - علیه السلام
- ۲۹۴ قصه داوود - علیه السلام
- ۲۹۶ ذکر فتنه شدن داوود - علیه السلام

۳۰۲	ذکر خروج پسر داوود - علیه السلام
۳۰۸	ذکر سلیمان - علیه السلام
۳۱۴	قصه بلقیس
۳۲۲	حکایت اسبان
۳۲۳	حیر سلیمان
۳۳۱	ذکر هیت سلیمان - علیه السلام
۳۳۱	ذکر ضیافت سلیمان - علیه السلام
۳۳۳	ذکر وفات سلیمان - علیه السلام
۳۳۴	ذکر لقمان حکیم
۳۴۰	قصه اهل ایکه
۳۴۲	قصه یونس
۳۴۸	ذکر فساد بنی اسرائیل
۳۵۹	داستان کورش و عمارت بیت المقدس
۳۶۰	ذکر عزیزین شرحیا
۳۶۲	ذکر زکریا و یحیی پیغامبر
۳۶۵	ذکر یحیی - علیه السلام
۳۶۶	قصه قتل زکریا - علیه السلام
۳۶۷	حکایت قتل یحیی - علیه السلام
۳۶۹	ذکر عیسی پیغامبر - علیه السلام
۳۷۴	ذکر معجزات عیسی - علیه السلام
۳۷۷	احوال عیسی - علیه السلام
۳۸۱	ذکر رسیدن عیسی - علیه السلام - به آسمان
۳۸۴	یاد کردن احوال یاران عیسی بعد از او
۳۸۷	ذکر حالانی که بعد از عیسی حادث شد
۳۸۸	ذکر اصحاب الکهف و قصه ایشان
۳۹۶	قصه ذوالقرنین
۴۱۴	ذکر وفات ذوالقرنین
۴۱۷	ذکر آن مرد یکی کافر و یکی مؤمن
۴۱۹	ذکر برصیصا عابد
۴۲۲	ذکر جریح راهب
۴۲۴	ذکر سبأ و قصه آن
۴۲۸	ذکر اصحاب الاخدود
۴۳۱	ذکر جرجیس پیغامبر - علیه السلام
۴۳۸	ذکر بولس
۴۴۰	ذکر شمسون عابد
۴۴۲	ذکر تبع
۴۴۶	ذکر خالد بن سنان العبسی

۴۴۷	ذکر اصحاب قبل
۴۵۲	قصه سید المرسلین محمد رسول الله - صلی الله علیه و سلم و نامه‌ای او
۴۵۴	ذکر نسب و حسب پیغامبر - علیه السلام
۴۵۶	ذکر پدر و اعمام و عتات پیغامبر - علیه الصلوة والسلام
۴۵۶	دختران عبدالمطلب
۴۵۹	مادر پیغامبر - علیه الصلوة والسلام
۴۵۹	مولد پیغامبر - علیه السلام
۴۶۷	صورت پیغامبر - علیه السلام
۴۷۳	آزاد کردگان پیغامبر - علیه السلام
۴۷۴	اسبان و مراکب پیغامبر - علیه السلام
۴۷۷	قصه مبعث پیغامبر - علیه السلام
۴۷۹	ذکر پیغامبر - علیه السلام
۴۹۴	یاد کردن معجزات پیامبر - علیه السلام
۵۱۰	ذکر هجرت حبشه
۵۱۴	قصه لیلۃ الجحش
۵۲۰	قصه معراج
۵۴۳	ذکر هجرت و ابتدای آن
۵۵۴	ذکر قدوم پیغامبر - علیه السلام - به مدینه
۵۵۵	قصه بنیاد مسجد در مدینه
۵۶۲	تعلیقات و توضیحات
۶۰۱	برخی نکات سبکی و کاربرد ترکیبات
۶۰۷	ترجمه ابیات عربی
۶۱۱	فهرستها
۶۱۲	آیات قرآن
۶۱۹	احادیث و عبارات عربی
۶۲۱	ابیات عربی
۶۲۶	نام کسان
۶۴۵	نام جایها
۶۵۱	نام قبایل و فرقه‌ها
۶۵۴	سایر موارد (متفرقه)
۶۵۹	کتابنامه

پیش‌گفتار

حمد و سپاس خدای را - جَلّ جلاله - که یادش موجب اطمینان دلهاست و نامش آرامش بخش جانهاست؛ دانایی که اصل دانش از اوست و هرچه نه در راه اوست نادانی و بی‌دانشی است. معشوقی که مبدأ عشاق اوست و سرمنزل مقصود بدوست و هم اوست که از عاشقان پاک باخته جان و دل می‌ستاند و در برابر آن گوهر معرفت و رواق جنت می‌پردازد؛ خداوندی که به لطف خویش پیامبران را برگزید تا چراغ راه هدایت انسانها باشند.

و درود وافر و صلوات متکثر بر بهترین خلق و خلائق، انبیاء الهی از آدم تا خاتم، که سراسر زندگی‌شان مبارزه با فرعونهای زمان بود و ابو جهل‌های معاند و بوله‌ب‌های دنیاپرست و ابوسفیانهای مکر پیشه؛ پیامبرانی که هدفی جز هدایت انسانها را دنبال نکرده‌اند.

سرگذشت انبیاء الهی که به صورت قصه‌های قرآن کریم و قصص الانبیاء آمده‌است، بخشی از گستره فرهنگ مربوط به تعلیم و تربیت اسلامی است که پیامبران الهی به عنوان مربیان اصلی این فرهنگ محسوب می‌شوند و سرگذشت و سیره آنها بهترین معیار است در آراسته شدن به اخلاق حسنه و توجه به صفات برجسته از نوع تقوی و خویش‌ن داری؛ مبارزه و شکیبایی، عمل خالص و خلقی پسندیده؛ این برگزیدگان الهی در حقیقت معلمان اصیل و اصلی تاریخ بشریت‌اند.

داستانهای قرآن و قصص پیامبران در حکم داستانهای پربرکت و سرشار از حکمت و عبرتی است که رنگ‌جاودانگی دارد و هدف این قصه‌ها و داستانها تهذیب نفوس بشری است.

خداوند متعال در قرآن کریم خطاب به پیامبرگرامی خود می‌فرماید که «ما اخبار تمدنهای گذشته را برای تو حکایت می‌کنیم» (سوره هود آیه ۱۰۰) و در جای دیگر آمده است که «خداوند از اخبار پیامبران گذشته و آنچه را که برای سکون و ثبوت قلب مقدس پیامبر - صلوات الله علیه - مفید است حکایت می‌کند» (سوره هود آیه ۱۲۰) و باز می‌فرماید: «این اخبار پیشینیان که گفته می‌شود و از آن خبر داده می‌شود حق است» (سوره کهف آیه ۱۳).

بیان این قصص در بردارنده سلسله مواظلی برای گروندگان است، تا راه کمال خود را دریابند و به راهی بروند که موجب رضای اوست، راه رستگاری. همچنین، قصه‌های انبیاء، نشان می‌دهد که پیامبران به عنوان برگزیدگان حق، چه مصایب و گرفتاریهایی داشته‌اند و چه زحماتی در جهت ارشاد مردم تحمل کرده‌اند.

خدای متعال را شاکرم که این توفیق را نصیب این بنده ضعیف کرد تا مدتی از عمر خویش را با قرآن و قصه‌های انبیاء مأنوس باشد و اگر چه پرداختن به امر تحقیق و تصحیح بسیار دشوار و پردغدغه می‌نمود، لکن این آرامش خاطر را داشت که انس با کلام خدا و سرگذشت بهترین برگزیدگان او، اجری مضاعف دارد.

با توفیق الهی، پس از دو سال واندی مؤانست با این اثر شریف تصحیح این نسخه به پایان رسید و بنده برآنم که اگر عنایت خداوندی و برکت مؤانست با کلام حق نبود به چنین مهمی توفیق نمی‌یافتم. از خداوند بزرگ آرزو مندم تا انس با آثاری از این دست را بر همگان ارزانی فرماید.

در پایان لازم می‌دانم از عزیزانی که در این کار مصحح را مورد لطف و همکاری قرار دادند، قدردانی کنم. سپاس خود را به پاس راهنماییهای صمیمانه به استاد محترم جناب آقای دکتر ناصح تقدیم می‌دارم. از آقای سید محمد روحانی که ویراستاری اولیه کتاب را پذیرفتند سپاسگزارم. از آقای محمدرضا محمدیان که ویراستاری نهایی را با دقت و حوصله انجام دادند قدردانی می‌کنم.

همچنین از دست‌اندرکاران مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی که زحمت چاپ کتاب را پذیرفتند تشکر می‌کنم و بالاخره یاد می‌کنم از استاد شادروان دکتر محمد اسلم خان استاد زبان فارسی هند که نسخه اساس (کابل) به همت والای ایشان تهیه گردید.

والتسلام علیٰ عبادالله الصالحین

سید عباس محمدزاده

مشهد مقدس - زمستان ۱۳۸۲

مقدمه مصحح

ضرورت و اهمیت تصحیح نسخ خطی

رشد و تعالی یک جامعه وقتی ممکن می‌گردد که از پیشینه تمدن و فرهنگ خویش اطلاع و آگاهی داشته باشد و آنچه را از گذشتگان برجای مانده با نگاهی علمی و انتقادی و به دور از هرگونه پیش داوری بشناسد و نقاط ضعف و قوت و علل توانمندی و ناتوانایی‌های گذشتگان را دریابد تا بدین ترتیب در بینشی عمیق به خودشناسی لازم برسد.

یکی از راههای انتقال فرهنگ و دانش بشری از نسلی به نسل دیگر، همانا آثار مکتوب است. از این رو آگاهان هر نسلی در میان هر قومی می‌کوشیدند تا آن آثار را به شکلی صحیح و دور از تحریف و تصرف به نسل حاضر و نسلهای بعدی عرضه کنند.

باری در این میان پوشیده نیست که نسخه‌های خطی بخش قابل توجهی از سرمایه‌های فرهنگی هر سرزمینی به حساب می‌آید، در واقع نسخه‌های خطی در برگیرنده حاصل فکر و فرهنگ و دانش هر قومی است که از زمانهای گذشته فراهم آمده و سالهای زیادی را به انتظار گذرانده تا محقق، با شوق و نشاط لازم به سراغ آنها برود و حیاتی تازه و شایسته بدان ببخشد.

یکی از وظایف مهم دانش‌پژوهان و محققان در باب طرح مسائل وابسته به فرهنگ ایرانی - اسلامی، شناخت و معرفی نسخه‌های خطی به شیوه‌ای استوار، سنجیده و علمی است تا امکان عرضه آنها به عموم فراهم گردد.

کار تصحیح نسخه‌های خطی آن هم به روش علمی و درست آن، کاری بس مهم و پرمشقت است و حوصله و وقتی درخور می‌طلبد، «چرا که هدف و غایت نقد و تصحیح متون ادبی آن است که از روی نسخ خطی موجود، نسخه اصلی یا قریب به اصل یک اثر را احیا و مرتب و مدون کنند و آن را به صورتی عرضه دارند که خواننده‌ی اهل تحقیق بتواند یقین و اطمینان حاصل کند که اگر اصل یک اثر را در دست ندارد، نسخه‌ای از آن را دارد که به صورت اصلی و شکلی که مصنف و مؤلف اصل نوشته است به نهایت درجه، نزدیک است». البته، نقد و تصحیح متون با این شکل و صورت، کاری است دقیق و علمی و قواعد و اصولی هم البته دارد که از قدیم، فضلا و محققان بیش و کم به نوعی آن اصول و قواعد را مراعات کرده‌اند.

نقد و تصحیح متون در حوزه نقد ادبی است

«نقد و تصحیح متون، از انواع نقادی است و در حقیقت خشت اول و رکن اعظم نقد ادبی است. چون بی آن هیچ نکته‌ای را نمی‌توان از آثار قدما استنباط کرد و هرگونه نقد تاریخی یا ذوقی و یا لغوی که در باب آثار قدما بشود تا برمتون صحیح معتبر، متکی نباشد سندیت و اعتبار ندارد»^۱.

کوشش محققان و نسخه‌شناسان در گذشته باعث شده تا بخش قابل توجهی از نسخه‌های خطی تصحیح و چاپ گردد و پاره‌ای یا از دسترس به‌دور مانده، یا اهمیاتی در نشر آنها صورت نگرفته است. از این جهت معرفی و نقد و بررسی و تصحیح حداقل یک‌بار نسخه‌ای از نسخه‌های خطی فارسی از ضروریات فرهنگی است.

از جمله نسخه‌های خطی فارسی ناشناخته، کهن، مهم و معتبر، نسخه‌ای است موسوم به *قِصص الانبیاء* که به نام *قِصص الانبیاء پوشنجی / پوشنجی* یا *قِصص الانبیاء نابی* از آن یاد شده است. متأسفانه درباره این نسخه اطلاعات کمی در فهرستهای مختلف آمده و این باعث شده است تا آگاهی درباره نسخه مذکور بسیار اندک باشد و به همین جهت نگارنده نیز در معرفی نسخه فوق با مشکلاتی روبرو گردیده است.

در فهرست نسخه‌های خطی فارسی منزوی به اختصار از این نسخه ذکری بدین شرح به میان آمده است:

«*قِصص الانبیاء*: متن از ابوالحسن بن الهیصم پوشنجی نابی. ترجمه از محمد فرزند اسعد فرزند عبدالله حنفی شوشتری، از روزگار اولجایتو و شاید به سال ۷۲۳ ق / ۱۳۲۳ م. ترجمه شده باشد. افغانستان، کابل، پادشاهی، از سده ۶-۷ ق.

کمبریج، براون، (۱۲) ۲۱، J، نسخ ۵ ذیقعدہ ۷۳۱، ۲۱۶ برگ ۲۳ سطری»^۲.
بعد از فهرست منزوی تنها جایی که اطلاعات بیشتری درباره این نسخه مطرح شده، فهرست نسخه‌های خطی مشهور به «استوری» است. در جلد دوم این فهرست چنین آمده است:

«ابوالحسن بن الهیصم البوشنجی، کتابی به زبان عربی در حالات پیامبران نگاشته است. ترجمه فارسی آن از محمد بن اسعد بن عبدالله الحنفی تُستری است که در روزگار اولجایتو می‌زیسته است». استوری به دو نسخه موجود در کتابخانه‌ها اشاره کرده: یکی متعلق به ادوارد براون است، این نسخه در سال ۷۳۱ هـ ق / ۱۳۳۰ م. کتابت شده است و نسخه دیگر مربوط است به کتابخانه شاهی کابل که کتابت آن به سده ۶ و ۷ هـ ق / ۱۲-۱۳ م. نسبت داده شده است»^۳.

بعد از اطلاعات مختصری که در دو فهرست یاد شده آمده بود، نگارنده بررسی و تحقیق را از باب معرفت بیشتر به موضوع شروع کرد و تقریباً بخش قابل توجه و شاید تمامی فهرستهای مربوط به نسخه‌های خطی را که از آن اطلاعی داشت با دقت و حوصله و گاه با برگ شماری ملاحظه نمود، لکن

کمترین اثری از این نسخه به دست نیامد. بنابراین به همین اطلاعات مختصر بسنده کرده و در پی دستیابی به دو نسخه‌ای که اشاره شده بود برآمد، تا این که با کوشش و همکاری صمیمانه استادان محترم و نسخه‌شناسان گرانقدر به عکسهایی از دو نسخه مذکور دست پیدا نمود.

مشخصات نسخه‌ها

نسخه کابل - این نسخه متعلق به کتابخانه شاهی کابل^۴ است که میکروفیلم آن به کتابخانه آستان قدس رضوی اهدا شده است. البته دسترسی به اصل نسخه به دلیل جنگ و گرفتاریهای محلی در افغانستان، امکان پذیر نشد و آنچه که در این جا گفته می‌شود، با توجه به عکس نسخه است که با زحمت فراوان از طریق هند و بتوسط استاد بزرگوار آقای دکتر محمد اسلم خان استاد دانشگاه دهلی تهیه شده است. این نسخه نسبت به نسخه لندن که متعلق به ادوارد براون است، کاملتر است و افتادگی‌های کمتری دارد. در بالای صفحه اول این نسخه عنوانی دیده می‌شود که محو و ناخواناست و شاید لفظ «بسمله» بوده باشد. نسخه این‌گونه شروع می‌شود:

«سپاس بی حد و ستایش بی عد خالق را که چندین هزار نقطه نبوت را از مرز عدم در دایره وجود جهت ارشاد خلائق به ظهور رسانید تا راه کوفتگان با دیه حیرت و ضلالت به مدد مقارنت هدایت ایشان به سرحد مأمّن ایمان می‌رسند و به مصالح حال و مآل خود راه می‌برند و ایشان را بر سایر خلائق ترجیح و تفضیل نهاد و صدرنشین اهل کرامت و انعام گردانید. **حَيْثُ قَالَ: فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصّٰدِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصّٰلِحِينَ. وَ قِصَص و اخبار ایشان را عبرت و حُجَّت ذوالعقول کرد. قَوْلُهُ تَعَالَى: لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولَى الْأَلْبَابِ**». و در صفحه پایانی نسخه که ختم نسخه است این عبارت آمده است:

«بعد از آن بلال در بانگ بامداد این لفظ زیادت کرد که **الصلوة خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ**، پیغامبر - عَلَيْهِ السَّلَام - بدان راضی شد و تغییر نفرمود و سنت شد و نماز، پیش از هجرت دو رکعت بود، چون به مدینه رفت نماز پیشین و پسین و خفتن را چهار رکعت کرد و شام سه رکعت مقرر فرمود و روایتی دیگر آن است که نماز شام از اول تا آخر سه رکعت بود و این روایت درست است و بعد از آن که یکسال و نیم از هجرت آیت روزه فرود آمد و پیش از آن هر وقت که خواستندی روزه گرفتندی و بعضی گویند روزه روز عاشورا فریضه بود، چون روزه رمضان فریضه شد آن منسوخ گشت، **وَاللَّهُ أَعْلَمُ. تَمَّتِ الْكِتَابُ بِعَوْنِ الْمَلِكِ الْوَهَّابِ فِي ... غَرَه بَال... سِتْمِائَةَ**»^۵.

همان گونه که در سطر پایانی نسخه دیده می‌شود تاریخ دقیق کتابت نسخه کابل به دلیل ناخوانایی، آبرفتگی و وصالی معلوم نیست، اما به نظر می‌رسد که باید در نیمه قرن هفتم انجام یافته باشد. خط نسخه از نوع نسخ است و شباهت زیادی با خطوط نسخه‌های خطی قرن ۵ و ۶ دارد. این نسخه

دارای ۲۶۴ برگ با قطع ۲۹/۵×۲۱ سانتی متر است و هر صفحه ۲۳ سطر دارد. نویسنده نسخه عمده مطالب را با عنوان مشخص کرده لکن در بعضی قسمتها عنوان شاید به رنگ قرمز شنگرف نوشته شده که در عکس برداری خوانا نیست و محو می نماید و به خوبی خوانده نمی شود.

نسخه لندن (ادوارد براون) [بارمزیم] - این نسخه با مشخصه کمبریج و به شماره (۱۲) ۲۱ J در فهرست استوری معرفی شده است و دارای ۲۱۶ برگ و در ابعاد ۲۹/۵×۲۱ سانتی متر است و هر صفحه ۲۳ سطر دارد. در بالای صفحه اول عنوان «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ» نوشته شده است و شروع نسخه مانند نسخه کابل می باشد، اما یک برگ که نمودار خطبه نسخه است افتاده و ختم آن نیز همانند نسخه کابل است جز این که تاریخ کتابت نسخه کمبریج به روشنی قابل خواندن است و این گونه آمده است: «تَمَّتِ الْکِتَابُ فِی خَمْسِ ذِی الْقَعْدَةِ سَنَةِ اِخْدِیْ وَ ثَلْثِیْنِ وَ سَبْعِ مِائَةِ الْهَلَالِیَّةِ». همچنین یک برگ در اول نسخه وجود دارد که مشخصات و تاریخ کتابت، به خط ادوارد براون مشخص شده است.

مطالب کتاب از چگونگی آفرینش شروع می شود و بعد از آن به بیان احوال پیغامبران می پردازد و سرانجام با ذکر احوال خاتم پیغامبران - صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ - پایان می پذیرد. موضوعات کلی نسخه به شرح زیر است:

در آفرینش عالم، در آفرینش بهشت، ذکر کوشکهای بهشت، مرغان بهشت حورالعین، آفتاب و ماه و ستارگان، ذکر العقلا و اصنافهم، عصیان ابلیس، دخول آدم در بهشت، بیرون آمدن آدم از بهشت، ذکر توبت آدم و بعد از آن، ذکر آفرینش فرزندان آدم و حوا، ذکر هابیل و قابیل، وفات آدم، ذکر فرزندان آدم بعد از وفات او.

همچنین از پیغامبران و اقوامی چون: ادریس، نوح، عاد، ثمود، ابراهیم، لوط، اسحاق، یعقوب، یوسف، ایوب، شعیب، موسی، یوشع، حزقیل، الیاس، ذوالکفل، اشمویل، داود، سلیمان، یونس، عزیز، زکریا، یحیی، عیسی، جرجیس و محمد بن عبدالله صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِمْ اَجْمَعِیْنِ سخن به میان آمده و احوال هر یک را در پرداختی هماهنگ از روایات و قصه بیان کرده است.

مطالب و داستانهای دیگری نیز در این کتاب آمده است، مانند:

ذکر اختلاف مردم در دین و ابتدای بت پرستیدن، ذکر هاروت و ماروت، ذکر بجرهم و مسکن ایشان در مکه، بنای کعبه، قصه ابلیس، اهل ایکه، داستان کوروش و عمارت بیت المقدس، ذکر اصحاب کهف، ذوالقرنین، برصیصای عابد، جریح، بولس، ذکر تبع، اصحاب فیل و ذکر معراج پیغامبر - عَلَیْهِ السَّلَام -.^۶

درباره مؤلف

براساس اطلاعات به دست آمده، اصل نسخه به زبان عربی و بسیار گسترده تر از این چیزی بوده است

که در حال حاضر در اختیار ماست. آنچه از متن موجود استنباط می‌شود آن است که اصل این نسخه به زبان عربی بوده و توسط مولانا الامام الربانی شیخ ابوالحسن بن هیصم البوشنجی - رحمة الله علیه - تألیف شده و سپس به اهتمام محمد بن اسعد بن عبدالله الحنفی التستری (شوشتری) به فارسی ترجمه شده است.

درباره مؤلف این نسخه اطلاعی درست در دست نیست و علی‌رغم تلاش زیادی که انجام شد نام و نسب مشخص و معینی از او در کتب معتبر اعلام و دایرةالمعارفها دیده نشد و آگاهی قابل توجهی فراهم نیامد، این قدر معلوم است که وی از جمله وابسته‌های فرقه کلامی کرامیه است که محل و جایگاه آنها خراسان قدیم خصوصاً نیشابور و هرات بوده است. از شعبه‌های این فرقه گروهی بودند به نام «هیصمیه» یا «هیاصمه» که شخصی به نام ابن هیصم پیشوای آنها بوده و بیشتر در نیشابور و بخشهایی از خراسان قدیم حضور داشته‌اند.^۷

در کتاب تاریخ نیشابور به اسامی افرادی بر می‌خوریم که پسوند هیصم دارند^۸ و این معنی نشان می‌دهد که گروه هیصمیه بیشتر در این شهر بوده‌اند و به احتمال زیاد از هرات به نیشابور آمده‌اند. اگر چه بررسی نشان می‌دهد که هیچ یک از آن افراد مؤلف این کتاب نیست، ولی ارتباط مؤلف را با این فرقه نفی نمی‌کند، بلکه وجود این اسم خود گواه بر این است که این ابوالهیصم (مؤلف کتاب) هم باید از وابستگان همین گروهی باشد که در نیشابور بوده یا در ناحیه هرات می‌زیسته‌اند.

از طرفی آن‌گونه که در متن نسخه دیده می‌شود، کتاب، مربوط است به شیخ ابوالحسن بوشنجی، بنابر این، پسوند بوشنجی درباره مؤلف مؤید آن است که باید اصل و منشأ چنین شخصی را در ناحیه «بوشنج» از محالات هرات در افغانستان جستجو کرد. با توجه به کتب جغرافیایی تاریخی ملاحظه می‌شود که، بوشنج، پوشنج، فوشنج و پشنگ، با توجه به کتب جغرافیایی تاریخی ملاحظه می‌شود که، بوشنج، پوشنج، فوشنج و پشنگ، نام محلی است در نزدیکی هرات و پیشینه‌ای به قدمت هرات دارد و شاید شهری بیش از آن و این که بوشنج نام دره‌ای سرسبز و خوش آب و هواست که در منطقه هرات‌الرود می‌باشد و ذکر شخصیت‌های دیگری هم با پسوند بوشنجی یا فوشنجی در کتب تاریخ و تذکره‌ها آمده است^۹ و اینها همه نشان می‌دهد که این محل قدمت تاریخی و فرهنگی و حتی اسطوره‌ای داشته است.

در کتاب تاریخ نامه هرات آمده است: «نقل است از پیران بی‌نفاق و راویان بی‌خلاف که ایشان گفتند که در خراسان اول شهری که بنا کرده‌اند خطه فوشنج است و او را پشنگ بن افراسیاب بن نمرود بن کنعان بنا افکند و بعضی گویند که بانی آن هوشنگ بوده است:

که بُد مُوبَد و بخرد و کارساز
چو خُرم بهارش بر آراسته است»^{۱۱}

شنیدم ز دانش پزوهی به راز
که هوشنگ پوشنگ را ساخته است

همچنین بنا به اظهار نظر یکی از اهل تحقیق پسوند «نابی» نیز برای مؤلف ذکر شده و از او با عنوان ابن هیصم نابی یاد شده است.^{۱۲} «ناب» یا «ناو» نام محلی در قسمت دیگر از هرات است^{۱۳} که به احتمال قوی فاصله آن تا بوشنج باید حدود صد مایل (هر مایل حدود یک کیلومتر) باشد.

منهاج سراج در کتاب طبقات ناصری^{۱۴} در چند جا به شخصی به نام ابوالحسن ابن هیصم اشاره کرده و مطالبی را به نقل از او در کتاب خود آورده است، از جمله در جایی نقل می‌کند که «و در قصص ابن هیصم نابی چنین روایت می‌کند که ساله^{۱۵} ترجمان را الواثق بالله بفرستاد تا از سد سکندر او را خبر آورد». ^{۱۶} نیز در جایی دیگر از همان کتاب اشاره شده است که «صاحب تألیف قصص نابی هیصم، کنیت او ابوالحسن و نام الهیصم بن محمد النَّابِی رحمة الله، چنین می‌آورد که چون امیرالمؤمنین مأمون، عَسَّان بن عباد را از امارت خراسان معزول کرد، ولایت خراسان و عجم به امیرطاهر داد»^{۱۷} و باز در جای دیگر از اوست که می‌گوید: «صاحب تاریخ ابوالحسن هیصم بن محمد نابی چنین می‌آورد که چون امارت خراسان و زاولستان از سامانیان و صفاریان به امیرسبکتکین رسید و او چند کُرت از بُست به طرف جبال غور لشکر کشیده بود...»^{۱۸}

با توجه به مواردی که از کتاب طبقات ناصری نقل شد و موارد دیگری که بعداً در این مطلب از آن یاد خواهد شد، می‌توان گفت نسخه مورد نظر چیزی فراتر از قصص الانبیاء بوده و به تاریخ و قصص، شهرت داشته است و مؤلف آن هم ابوالحسن الهیصم محمد النابی (بوشنجی) بوده است، یعنی همان شخصی که ما با عنوان مولانا الامام العالم الزبانی شیخ ابوالحسن بن الهیصم البوشنجی، صاحب قصص الانبیاء می‌شناسیم.

همچنین در تذکره مجمل فصیحی اثر خوافی که بعد از سال ۸۳۶ نوشته شده، شخصی به نام هیصم بن محمد بن عبدالعزیز ناوی مذکور است، «الناوی و هو نسبة الی ناو قرية من هراة الرود». از این تصریح فصیحی خوافی به احتمال قوی حدس می‌زنیم که این امام هیصم بن محمد ناوی، باید همان شخصی بوده باشد که منهاج سراج در طبقات او را به نام ابوالحسن هیصم بن محمد ناوی مؤلف تاریخ و قصص می‌داند. وی به قول فصیحی نواسه دختری (ابن بنت) محمد بن هیصم کرامی ناوی پیشوای فرقه هیصمیّه از کُرامیان هرات است که در ۲۸ شوال سال ۴۰۹ ق. در نیشابور درگذشته است.^{۱۹}

شادروان عبدالحی حبیبی، استاد زبان فارسی دانشگاه کابل، در تعلیقات طبقات ناصری، زمان زندگی مؤلف تاریخ و قصص نابی (ابوالحسن بوشنجی) را در حدود سال ۵۰۰ هجری قمری دانسته است.^{۲۰}

اشکالی که در این جا ممکن است پیش آید، برقراری ارتباط فرهنگی دو محل «ناو» و بوشنج است

که به نظر یکی می‌رسد، چرا که در جایی مؤلف را به ناب منسوب دانسته‌اند و او را نابی خوانده‌اند و در نسخه مورد نظر ما (قِصَصُ الانبياء) به تصریح او را بوشنجی گفته‌اند و نیز این نکته مسلم است که بین این دو محل فاصله‌ای در حد صد منزل است. این اشکال ظاهراً چندان وارد نیست، زیرا در زمانهای کهن ارتباط فرهنگی بین مناطق بسیار بوده‌است، بویژه انتساب افراد به دو مکان مختلف. از این جهت می‌توانیم تصور کنیم که، ابوالحسن پسر هیصم ناوی از ناو به بوشنگ (فوشنج) انتقال مکان کرده و خود را به اعتبار مسکن ثانوی خویش، بوشنجی خوانده است.

مترجم قِصَصُ الانبياء

همان گونه که قبلاً گفتیم این نسخه که به زبان عربی بوده به وسیله محمد بن اسعد بن عبدالله الحنفی الشَّسْتَرِي، به فارسی روان و سلیس ترجمه شده‌است. در صفحه اول نسخه کابل چنین آمده است: «چنین گوید بنده ضعیف محمد بن اسعد بن عبدالله الحنفی الشَّسْتَرِي - عَفَا اللهُ عَنْهُ - که چون طباع سلیمه را خواندن و شنودن احوال گذشتگان و اسما و قصص ایشان شعفی تمام می‌باشد... و کتابی که مولانا امام العالم الرِّبَّانِي شیخ ابوالحسن بن الهیصم البوشنجی - رحمة الله علیه - در این باب ساخته... این ضعیف آن کتاب را لفظاً به لفظاً از عربی به پارسی نقل کرد، ترجمه روشن و روان، طریقه اقتصار مسلوک داشت نه تطویل مُبِل و نه اختصار مُخَل، تا همه را از آن نصیب باشد و دیباچه آن را به نام مخدوم اتابک اعظم، خلیفه العجم، وارث ملک جم، شهریار اسلام پناه، یگانه ایام... آسمان رفعت، نوشیروان دوران... نصره الدنیا و الحقی والدِّین، خَلْدُ اللهِ دَوْلَتَهُ مطرّز گردانید».

درباره مترجم این نسخه همانند مؤلف آن متأسفانه اطلاعی درست در دست نیست و اگر چه اسامی مشابهی با نام مترجم در کتب اعلام، فرهنگ نامها و تذکره‌ها دیده می‌شود، لکن در انتساب آن به مترجم این کتاب جای شک و تردید هست و این بررسی تأمل بیشتری می‌طلبد.

اول جایی که از مترجم به صراحت یاد شده، متن خود نسخه است که مشخصات کامل مترجم را می‌نماید، اما عدم صراحت در نام مخدوم صاحب اثر یعنی اتابک اعظم باعث شده تا نتوان به زمان دقیق زندگی و حیات مترجم دست یافت.

جای دیگری که از مترجم ذکر مختصری به میان آمده، فهرست استوری است، در این فهرست آن جا که فهرست نویس به معرفی نسخه پرداخته می‌گوید: «ترجمه فارسی آن از محمد بن اسعد بن عبدالله حنفی تستری که در روزگار اولجایتو می‌زیسته، است». وی در ادامه به دو اثر دیگر منسوب به مترجم یاد شده اشاره کرده و می‌گوید:

«و از هموست ۱ - منتخب جوامع الحکایات یا جامع الحکایات که در سال ۷۲۳ هـ / ۱۳۲۳ م.

نگاشته شده است. ۲- و گویا ترجمه مسالک الممالک اصطخری.^{۲۱}

در کتاب تاریخ شوشتر به اختصار چنین آمده است: «المولئ الاعظم والتحریر المقدم بدرالدین محمد بن اسعد بن عبدالله - رحمة الله عليه - بدر سپهر افادت و شمس سماء افاضت بود. تلمیذ قطب فلک تحقیق علامه شیرازی است، معاصر اولجایتو سلطان بوده، از مصنفات او شرح مطالع است، دیگر منتخب جامع الحکایات».^{۲۲}

در هر دو اثر فوق ذکر دقیق و استواری که انتساب مترجم یاد شده را به دربار اولجایتو به روشنی بیان کند، نمی‌یابیم. از سویی احتمالاً بین محمد بن اسعدی که استوری از آن یاد می‌کند و ابن محمد بن اسعدی که تاریخ شوشتر به اختصار معرفی کرده، تفاوتی ماهوی وجود ندارد و هر دو کتاب او را صاحب منتخب جامع الحکایات دانسته‌اند و معاصر اولجایتو می‌شناسند. ولی به هر حال در انتساب او به دربار اولجایتو می‌توان تردید کرد.^{۲۳}

شادروان عبدالحی حبیبی در این ابواب اشاراتی دارد بدین وصف:

«در این که محمد بن اسعد در کدام سال به ترجمه این کتاب پرداخته بر ما روشن نیست، ولی از زبان ترجمه و سبک نثر نویسی آن بر می‌آید که مربوط به اواخر دوره سلجوقیان و قرن ششم هجری است. در میان اتابکان شبانکاره و اتابکان لرستان و بنی هزارسب چندین نفر شاهان لقب نصره‌الدین داشته‌اند ولی این اتابک اعظمی که تستری کتاب خود را بدو اهدا کرده، غالباً محمد پهلوان جهان بن ایلدگز از اتابکان شمال غرب ایران خواهد بود که در سنه ۵۸۱ در گذشته است. زیرا محمد راوندی در راحة الصدور بارها او را نصره‌الدین نامیده و نیز خواجه ظهیر الدین نیشابوری در سجلوقنامه او را اتابک اعظم نصره‌الدین والدین محمد ایلدگز می‌نویسد و چون این اتابک محمد از ۵۶۸ تا ۵۸۱ هـ. حکومت داشت، پس باید کتاب هم بین این سنوات ترجمه شده باشد».^{۲۴}

همان گونه که در پیش نقل شد، اغلب محققین مترجم قصص الانبياء (محمد بن اسعد) را معاصر اولجایتو دانسته‌اند و به اتفاق وی را صاحب منتخب جوامع الحکایات عوفی می‌دانند، اما آقای عبدالحی حبیبی بر آن است که محمد بن اسعد به دربار یکی از اتابکان باید منسوب بوده باشد و همچنین فاصله زمانی بین عصر اولجایتو و اتابک یاد شده حدود ۵۰ سال می‌باشد.

اگر چه نظریات و آرای مختلف اهل تحقیق هر کدام در جای خود بحثی است قابل توجه، اما به نظر نگارنده در انتساب محمد بن اسعد الحنفی التستری به دربار اولجایتو یا محمد جهان پهلوان بن ایلدگز، باز هم جای تردید هست و به دلایلی چند نمی‌توان به سادگی این انتساب را پذیرفت.

با توجه به اشارات قبلی و بنا به اظهار شادروان استاد عبدالحی حبیبی،^{۲۵} نثر کتاب بیشتر به نثرهای کهنه سده ۶ و ۷ هـ. ق نزدیک است و با توجه به ویژگیهای رسم الخطی و گونه زبانی نسخه - که در جای خود از آن سخن خواهیم گفت - این قدر معلوم است که متن فارسی این کتاب باید متعلق به

نیمه دوم قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری بوده باشد. از طرفی محمد بن اسعد، مترجم این قصص کتابش را به شخصی اهدا کرده است که به لقب نصره‌الدین یا ناصرالدین نامیده می‌شود. اگر چه پادشاهان و حاکمان محلی زیادی وجود دارند که با این لقب از آنان یاد شده اما در سلسله غوریه حاکمانی محلی وجود داشته‌اند که مشخصاً بدین نام خوانده می‌شده‌اند، که یکی از آنها نصره‌الدین شاه کبود جامه است که در حدود سال ۶۰۰ حکومت داشته و در شعر و شاعری هم دست داشته‌است و دیگری ناصرالدین قباچه است، وی در سنه ۶۰۰ ه. ق. به بعد حاکمیت محلی در ناحیه مولتان داشته و بسیاری از اشراف خراسان و غور و غزنه در خدمت او و مورد حمایت او بوده‌اند و از جمله کسانی که ملازم این ناصرالدین بوده، محمد عوفی (سنه ۶۱۷) است که به فرمان همین پادشاه جوامع الحکایات را تألیف کرد.^{۲۶}

دلیل نگارنده بر این که محمد بن اسعد هم باید کتاب خود (ترجمه قصص الانبیاء) را به نام یکی از این دو حاکم یا کسی دیگر از حاکمان همین نواحی نوشته باشد این است که اولاً: شیوه کتابت نسخه با این دوره - یعنی قرن ششم و اوایل قرن هفتم - سازگاری دارد، ثانیاً: استوری و مؤلف کتاب تاریخ شوستر و نویسنده حبیب السیر^{۲۷} کتابی را به نام منتخب جامع الحکایات یا جوامع الحکایات به محمد بن اسعد منسوب دانسته‌اند که احتمالاً در همین زمان یا کمی بعد باید به رشته تحریر در آمده و به نام حاکمان محلی گردیده باشد.

بنابراین محمد بن اسعدی که ما به عنوان مترجم کتاب قصص الانبیاء بوشنجی می‌شناسیم و یا آنچه استوری و صاحب تاریخ شوستر و دیگران به عنوان صاحب منتخب جامع الحکایات از او یاد کرده‌اند نباید معاصر اولجایتو باشد، چرا که اولجایتو در نیمه اول قرن هشتم بوده و در منابع و مآخذ تاریخی که نگارنده مراجعه داشت هیچ‌جا مشاهده نکرد که از این حاکم ایلخانی به عنوان نصره‌الدین یا ناصرالدین یاد شده باشد.^{۲۸} همچنین در انتساب او به دربار محمد جهان پهلوان ایلدگز که از اتابکان آذربایجان و نواحی شمال غرب ایران آن زمان بوده و فاصله زیادی با نواحی خراسان و هرات داشته، جای تردید است؛ بدان دلیل است که مترجم قصص الانبیاء (محمد بن اسعد) باید از جمله دانشمندان و مترجمانی باشد که در نواحی خراسان بوده و مانند خیلی از بزرگان و اشراف خراسان به دربار حاکمان محلی غور راه یافته است.

نکته آخری که باید درباره این مترجم (محمد بن اسعد بن عبدالله الحنفی النستری) گفت، این است که استوری در کتاب خود به ترجمه‌ای از کتاب مسالک و ممالک اشاره کرده و گفته که گویا، باید آن کتاب از شخصی موسوم به محمد بن اسعد صاحب ترجمه قصص الانبیاء بوشنجی بوده باشد، که البته نگارنده تا این لحظه به نسخه‌ای از کتاب یاد شده که ترجمه محمد بن اسعد حنفی باشد، برنخورده است. در ترجمه‌ای که از کتاب مسالک و ممالک موجود است و به کوشش آقای ایرج افشار چاپ شده، از

شخصی به نام «المحاسن محمد بن سعد بن محمد» معروف به ابن ساوجی نام برده شده که آن هم از سوی مصحح کتاب مورد تردید بوده است.^{۲۹}

قصص الانبیاء بوشنجی / پوشنگی

آنچه تاکنون درباب نسخه مورد نظر گفته شد، دریافت مختصری بود که از مؤلف و مترجم آن نسخه با استناد به بعضی منابع و مآخذ، فراهم آمده بود، اما آنچه در جای خود اهمیتی بسزا دارد، معرفت به اصل کتاب است و شناخت و معرفی و اشاره به ویژگیهای کلی آن اثر ارجمند.

باری، صاحب کتاب طبقات ناصری که از مؤلفین مهم تاریخی سده هفتم هجری به حساب می‌آید، آن جا که منابع مورد استفاده خود را ذکر می‌کند به کتابی به نام تاریخ و قصص نابی یا ابوالحسن بن هیصم نابی اشاره دارد و آن را از مآخذ مهم خود شمرده است.^{۳۰} با بررسی طبقات ناصری دیده می‌شود که در جای جای آن از تاریخ و قصص نابی یاد شده و مطالب زیادی از آن بعینه نقل کرده است.

با توجه به بیان جوزجانی در این موارد، کتاب تاریخ و قصص نابی/بوشنجی، دو قسمت عمده را شامل می‌شده است: بخشی تاریخ عمومی بوده که در شرح حال پادشاهان و خلفای اسلامی آمده و قسمتی از آن در تاریخ پیامبران نگاشته شده و به قصص انبیاء اختصاص داشته است. اصل کتاب دارای مجلدات متعدد بوده و مؤلف طبقات به مجلد چهارم همان کتاب اشاره کرده است.^{۳۱}

البته از قسمت تاریخ عمومی تاریخ و قصص بوشنجی آگاهی نداریم و آقای عبدالحی حبیبی هم از آن اظهار بی‌اطلاعی کرده است،^{۳۲} لکن به درستی معلوم است که منهاج سراج جلد‌های مختلف کتاب مورد نظر را در اختیار داشته است.

نگارنده قسمت‌هایی از نسخه قصص الانبیاء بوشنجی/نابی را با بخشهایی از طبقات ناصری بررسی و مقابله کرده است و تأثر صاحب کتاب را از قصص الانبیاء به روشنی دریافته، بنابراین صرف وجود کتابی را با عنوان تاریخ و قصص نابی و صحت و درستی وجود اصل نسخه قصص الانبیاء بوشنجی یا نابی را که به احتمال زیاد به زبان عربی بوده است، تأیید می‌کند که در حال حاضر متن ترجمه فارسی آن در اختیار ماست.

اینک به عنوان نمونه و مقایسه مواردی از آن دست که ذکر شد، از طبقات ناصری آورده می‌شود. البته در این مقایسه و تطبیق مبتای کار ما متن فارسی قصص الانبیاء است، برای این که از متن عربی آن هیچ خبری نداریم و اما مقایسه نسبی دو متن مورد نظر با اختصار تمام:

قَصَصُ الْأَنْبِيَاءِ بوشنجی

... و روایتی دیگر آن است که حق تعالی اشمویل را وحی کرد که به خانه ایشا (ایسا) برو تا فرزندان خود را بر تو عرضه کند و ایشان را با خود بیار که من تقدیر کرده‌ام که هلاک جالوت بر دست یکی از ایشان باشد. اشمویل به خانه ایشا آمد و گفت فرزندان خود بر من عرضه کن.

حسن گوید: ^{۳۳} داوود کوتاه پا و ازرق چشم بود و در گوشه سر، ریش داشت. پس اشمویل داوود را گفت: در این روزگار خود از عجایب چه دیدی؟ گفت: در این دو روز در صحرائی رفتم، سه سنگ دیدم، ایشان با من به سخن آمدند و گفتند ما را بر دار و در جنگ جالوت بیدانز، من ایشان را برگزفتم، یکی می‌گفت من سنگ هارونم که بر فلان ملک انداخت و او را بکشت، دیگری گفت: من سنگ موسی‌ام که فلان دشمن را به من کشت و سنگ دیگر گفت: من سنگ داوودم که جالوت را به من خواهد کشت. (ص ۲۹۰)

طبقات ناصری

قَصَصِ نَاوِی (نابی) چنین روایت می‌کند که: داوود -علیه السلام- کهتر از همه بود، کوتاه پا، ازرق چشم یک نیمه سر مبارکش اَضْلَعُ بود. پدر او را چوپانی گوسفند فرمود تا حق تعالی به اشمویل وحی کرد که هلاکت جالوت بر دست پسر «ایسا» خواهد بود، برو تا پسران بر تو عرض کند و او را چندین علامت باشد؛ چون پیامد بر داوود ظاهر دید، از داوود پرسید که هیچ علامتی دیده‌ای؟ گفت: بسیار و یکی از آنها آن است که در این مدت نزدیک، در بیابانی برسیدم، سنگ با من در سخن آمد که ما را برگیر که تو را در کشتن جالوت به کار خواهیم آمد، اما چون برگزفتم، یک سنگ گفت: من سنگ هارونم که فلان ملک کافر را به من کشت و دیگری گفت من سنگ موسی‌ام که فلان ملک کافر را به من کشت؛ سیوم گفت: من سنگ توام که جالوت را به من خواهی کشت! (ج ۱، ص ۲۷).

همچنین در ذکر القاب پیامبر خاتم محمد مصطفی - صلوات الله علیه - مؤلف طبقات ناصری مطلبی را عیناً از تاریخ و قصص نابی نقل می‌کند، بدین گونه:

... و ذکر نامهای او (سید المرسلین محمد رسول الله)، شیخ ابوالحسن بوشنجی صاحب قصص گوید: در قرآن تأمل کردم، چهل نام یافتم از نامهای پیغامبر - علیه السلام - هر دو آن به یک معنی، دو از آن اسم صریح‌اند، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ و قَالَ: مِنْ بَعْدِي إِسْمُهُ أَحْمَدُ و دو نام به معنی تعظیم است، نبی و رسول، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ و يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ؛ و دو نام از بهر شفقت بر مؤمنان، رُؤْفٌ وَرَحِيمٌ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا رُؤْفٌ وَرَحِيمٌ؛ و دو نام از بهر بشارت موحدان بشیر و مبشر، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ و قَوْلُهُ: إِنَّا نُرْسِلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا؛ و دو نام از بهر تخویف کفار، نَذِيرٌ و مُنْذِرٌ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا و قَوْلُهُ تَعَالَى: بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ؛ و دو نام از بهر دعوت خلق به خدا، داعی و هادی، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: و دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ؛ و دو نام از بهر تمام نفع امت، سراج و منیر، قَوْلُهُ تَعَالَى: و سِرَاجًا مُنِيرًا؛ و دو نام در ذکر حالی که در آن بود از بهر انبساط، مُرْمَلٌ وَ مُدْتَرٌ. (ص ۳۵۲)

اما آنچه از کتاب کریم و کلام قدیم، علماء قصص -رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ- استخراج کرده‌اند، خصوصاً صاحب قصص نابی، ابوالحسن بن هیصم، -رحمة الله- چهل اسم است: دو اسم از آن تصریح است، محمد و احمد؛ دو اسم تعظیم راه، امی و رسول؛ دو اسم شفقت راه، رؤف و رحیم و دو اسم بشارت مؤمنان را بشیر و مبشر و دو اسم تخویف کافران راه، نذیر و منذر؛ دو اسم دعوت راه، داعی و هادی؛ دو اسم اقتداء است راه، نوروموید؛ دو اسم نعمت راه، سراج و منیر؛ دو اسم مؤمنان ملت راه، مؤمن و حنیف؛ دو اسم تصدیق رسول راه و موافقت راه، مصدق و مکتوب؛ دو اسم شرف و اصالت راه، اُولُ الْمُسْلِمِينَ، خَاتَمُ النَّبِيِّينَ؛ دو اسم اتمام نصیحت راه، رحیم و حریص؛ دو اسم اختصاص قربت راه، عبد و کریم؛ دو اسم امن و کفایت راه، طه و یسن؛ دو اسم انبساط و حالت راه، مُرْمَلٌ وَ مُدْتَرٌ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَصْحَابِهِ الطَّاهِرِينَ (ج ۱، صفحه ۶۲).

علاوه بر موارد یاد شده در فوق، صاحب طبقات ناصری از تاریخ و قصص نابی / بوشنجی، در جای جای کتابش استفاده کرده است، که در این جا از ذکر آن خودداری می‌کنیم.^{۳۴} لکن باید گفت که بدون تردید، کتاب چند جلدی تاریخ و قصص ابوالحسن بن هیصم بوشنجی / نابی که تا کنون به آن دست نیافته‌ایم، در زمان خود یکی از منابع مهم تاریخی بوده است و بسیار مورد توجه مورخان و محققان بعد از خود قرار گرفته است.

با التفات به همین معنی و با یک بررسی اجمالی در باب کتاب الکامل فی التاریخ^{۳۵} معلوم می‌شود که مؤلف شهیر آن کتاب که تقریباً نزدیک‌ترین محقق و مورخ به زمان ابوالحسن ابن الهیصم بوشنجی بوده از کتاب تاریخ و قصص ابوالحسن بوشنجی تأثیر پذیرفته و اگر چه به مانند مؤلف طبقات ناصری به صراحت به این استفاده اشاره نکرده، اما مواردی در کتاب الکامل فی التاریخ دیده می‌شود که این تأثیر پذیری را به خوبی نشان می‌دهد و در می‌یابیم که مؤلف مورد نظر، نسخه تاریخ و قصص را در اختیار داشته است.^{۳۶}

چنان که در پیش از این هم به اشاره‌ای از آن گذشتیم، متأسفانه امروزه از اصل این کتاب که به زبان عربی بوده، هیچ‌گونه اطلاعی در دست نیست و تنها آنچه از این اثر گرانقدر کهن بر جای مانده، ترجمه‌ای به زبان فارسی است از بخشی محدود و منتخب از آن تحت عنوان قصص الانبياء که تاریخ پیامبران است و از ابتدای خلقت و آفرینش آدم - علیه السلام - شروع شده و به سید المرسلین، خاتم پیامبران خاتمه پیدا می‌کند و همان‌طور که در قبل هم یادآور شدیم، این ترجمه باید مربوط به سده‌های ششم و هفتم هجری باشد.

ویژگیهای نوشتاری نسخه، رسم الخط و سبک

قبل از پرداختن به مسأله رسم الخط نسخه، لازم است یادآور شویم که دکتر جلال متینی درباره چگونگی رسم الخط در متون خطی فارسی مقالاتی نوشته و رسم الخط نسخه‌های خطی را از نظر وضعیت نوشتاری حروف خصوصاً چهار حرف مشهور پارسی (پ، چ، ژ، گ) و همچنین «دال» نقطه دار و مواردی دیگر مورد بررسی و تحقیق قرار داده، می‌گویند:

«برای رسم الخط فارسی از قرن پنجم به بعد حداقل باید به سه دوره کاملاً مشخص قائل گردید: دوره اول، مربوط به قرن پنجم هجری است که دارای ویژگیهای مربوط به خود است. دوره دوم، که از ابتدای قرن ششم هجری شروع می‌شود و تقریباً به قرن دهم خاتمه می‌یابد. از مختصات بارز رسم الخط این دوره - بر خلاف آنچه گفته‌اند - یک دست نبودن شیوه کاتبان بخصوص در طرز نوشتن چهار حرف (پ، چ، ژ، گ) است».^{۳۷} وی در باره وضعیت نسخ خطی قرن پنجم و سالهای بعد از آن می‌گوید:

«نخست آنکه در نسخه‌های خطی مورد بحث رسم الخط واحدی به چشم نمی‌خورد و هر یک از کاتبان برای نوشتن برخی از حروف و کلمات، علائم خاصی به کار برده‌اند و در بعضی از موارد با اسلوب کتابت کاتبان دیگر اختلاف دارد، همچنین: رسم الخط یک کاتب نیز از اول تا آخر یک نسخه در موارد واحد یکسان نیست، بدین ترتیب که کاتب در نوشتن یک حرف یا کلمه معین علائم مختلفی بکار برده است».^{۳۸} با آن که اصولی واحد در زمینه رسم الخط فارسی میان کاتبان وجود نداشته، ولی شیوه‌ها و اسلوبهای پراکنده رسم الخط به نسخه‌ها، ویژگیهایی داده است که می‌توان از آن ویژگیها در نسخه‌شناسی نسخه‌های خطی فارسی استفاده کرد:

از مهمترین ویژگیهای رسم الخط نسخ فارسی، عناصر گونه‌ای زبان فارسی است که کاتب آن را به همان صورتی که اهل زبان تلفظ می‌کرده‌اند در قید کتابت آورده است و از این جاست که در رسم الخط کاتبان، حتی در کتابت حروف از قاعده ثابتی پیروی نشده است. مثلاً: مصوت «آ، ا» به چند صورت زیر کتابت می‌شده است: «آ (آسمان)، ا (اقتاب)، آ (آروغ)، ا (اگاه)».

همچنین اسلوب نگارش حروف و کلمات در نسخه‌های خطی نیز در خور توجه و بررسی است، مثلاً: حروف پ، چ، گ گاه با سه نقطه و گاه با یک نقطه کتابت می‌شده است. به عنوان نمونه، ک و گ دارای رسم الخط متفاوت بوده است و با گذاشتن دو یا سه نقطه که در زیر یا زبَر آن گذاشته‌اند، (ک، کث، کپ) به صورت گ تلفظ می‌شده است.

حرف ی نیز از دیگر حروفی است که رسم الخط آن در نسخه‌های خطی به صورت مختلف آمده است و به گونه‌های (ی، یی، یی، یی) کتابت می‌شده است مانند: **کردی، مردی، ماهی**.

نشانه‌های جمع (ها، ان) معمولاً چسبیده کتابت می‌شده‌است، مانند: حیلها، جامها، خانها. اسلوب نگارش است معمولاً چسبیده است، مانند: بیشترست، جهانست، افتادست، کردست. گذاشتن نشانه‌های خاص بر روی حروف از دیگر ویژگیهای رسم الخط کاتبان نسخه‌های خطی است. مانند کلمات زیر: گوشپند، کشی، باران، بازیدن. که گذاشتن علامت «^» نشانه تلفظ «سین» و «ر» بوده‌است.^{۳۹}

آنچه که در این جا لازم به یادآوری است و مصحح باید به آن آگاه باشد وجود گونه‌های زبانی است که نسخه‌های خطی به لحاظ قراردادن کاتبان در مکانهای مختلف جغرافیایی دچار آن است. «هر کدام از متن‌های فارسی خطی از ویژگیهای زبانی و بیانی خاصی برخوردار است. این ویژگیها بیشتر از گونه زبانی یا حوزه زیستی و شیوه بیانی کاتبان رنگ می‌پذیرد. به عبارت دیگر، از طریق بررسی گونه‌های زبانی می‌توان تا حد زیادی به حوزه جغرافیایی هر اثر ادبی پی برد و تا حدی مشخص کرد که هر اثری در چه ناحیه جغرافیایی کتابت شده‌است و از راه این شناخت، با چگونگی تحول زبان فارسی در حوزه‌های مختلف این سرزمین آشنا شد.»^{۴۰}

و سرانجام این که اختلافی که در نسخ خطی از نظر گونه زبانی دیده می‌شود از این جاست که کتابت نسخه‌ها بعضاً از طریق استماع صورت می‌گرفته است و کاتب بدون توجه به گونه زبان مؤلف و ضبط‌های نسخه، از خصیصه‌های محلی و گونه‌ای زبان متأثر می‌شده و می‌نوشته‌است. به عنوان نمونه به موارد زیر می‌توان اشاره کرد: فعل دوم شخص جمع در حالت امری در مناطق مرکزی ایران و زی «بروید» تلفظ و نوشته می‌شده ولی در نواحی ماورالنهر و خراسان «برویت» گفته و نوشته می‌شده‌است. همچنین، کلمه‌هایی مانند: دیوار، آزموده، آسوده، به صورت دیفال، دیوال، ازموده، آسوده، گفته و نوشته می‌شده‌است.

در این جا به خصیصه‌های نوشتاری نسخه مورد نظر به اختصار می‌پردازیم تا معرفت بیشتری در باب سبک و سیاق و رسم الخط و نگارش نسخه به دست آید.

نگارش «الف»

حرف الف در برخی موارد در نسخه اساس، به صورتی کشیده‌تر از سطح اتصال خود نگاشته شده‌است و به نظر می‌رسد کاتب پس از برداشتن قلم از کاغذ، مجدد آن را به قصد امتداد حرف الف به سمت پایین حرکت داده و این کشیدگی را پدید آورده است. چنان که کردگار را به صورت «کردگار» کتابت کرده است (ص ۶۸) و کلمه اینجا را به صورت «اینجا» در آورده. ولی از آن جا که این ویژگی را در تمام اتصالات حرف الف رعایت نکرده است تنها می‌توان از آن به نوعی از کتابت تعبیر نمود نه یک شاخصه کلی و جاری.

نگارش «ب»

حرف «ب» در متن نسخه اساس بدون وجود شاخصه‌ای در کنار حرف ب پارسی (پ) کتابت شده‌است، چندان که تفاوت و تمیز آنها از یکدیگر تنها به قرینه معنوی مقدور می‌گردد.

نگارش «پ»

حرف «پ» بدون شاخصه‌ای معین به صورت «ب» به کتابت در آمده و تنها قرینه معنوی به تشخیص آن کمک می‌کند. چنان که کاتب «پای» را «بای» نوشته (ص ۸۴) و یا در جمله‌ای می‌آورد: بس بیغامبران را گویند بیغام کرا رسانیدید (ص ۹۳) و یا در جمله دیگر: ما حق عبودیت و بوستش تو چگونه گزاریم (ص ۹۴). همچنین: جان نام بدر جن است چنان که آدم نام بدر آدمیان است (ص ۹۵).

حروف ج، چ، ح

چنان که می‌دانیم کتابت عربی در اصل بی‌نقطه بوده‌است و کاتبان برای پرهیز از اشتباه در قراءت حروف و پیشگیری از یافتن مجال تصحیف و تحریف از جانب کاتبان، با رموز مشخص - که در کل اثر به آن ملتزم باقی می‌مانده‌اند - زمینه تشخیص آن حروف را از مشابهشان فراهم می‌آوردند. از جمله حروفی که زمینه ساز این شاخص نگاری است، حرف «ح» است که در اثر حاضر برای تمییز از حرف «ج» با علامتی به شکل «ح» نمایش داده شده و مثلاً حورالعین را به صورت «حورالعین» ضبط کرده‌است (ص ۱۴).

«ج» عربی بدون هیچ تغییر با یک نقطه در زیر آن نوشته می‌شود و «ح» پارسی (چ) از این حیث تفاوتی با ج عربی ندارد. برای نمونه کاتب در جایی می‌نویسد: چون روایات مختلف است... بعضی گویند بهشت چهار است (ص ۷۹) که مراد او، چون و چهار می‌باشد.

حروف د، ذ

از دیگر خصایص نوشتاری متن اساس، آوردن حرف «ذ» به جای «د» است و اما این ویژگی تنها در حرف آخر کلمه‌ای که به «د» ختم می‌شود آمده‌است، بدین معنی که اگر کلمه‌ای دارای دو حرف «دال» می‌باشد و یکی از این حروف در اول، وسط و یا آخر کلمه قرار گیرد، تنها حرف آخر آن به «ذال» تبدیل می‌شده‌است. چنان که در جایی آمده: جبرئیل برقت و بدید و باز گردید، حق تعالی گفت: چگونه دیدی؟ (ص ۷۹).

حرف س

حرف «س» در این متن غالباً مشخصه‌ای ندارد، اما در بعضی از کلمات در نسخه اساس این حرف همراه با سه نقطه در زیر آمده‌است. گویی کاتب عمدی برای رعایت همه جانبه ممیزه آن از «ش» نداشته

و این سه نقطه را نه به عزم شاخص نگاری آورده و نه از روی تفنن بلکه به قصد صرف آرایش کلمه چنین کرده است. مانند: بگریستند هفتاد هزار کس چنان که ایشان ندانستند (ص ۲۱۴). آب آن پمپیدتر است (ص ۸۰).

حروف ک، گ

این دو حرف در رسم الخط نسخه اساس به یک صورت کتابت می شود و قطع نظر از امتیاز معنایی، نگارشی کاملاً یکسان دارند، مانند: روایتی دیگر آن است که چون آدم قابیل را لعنت کرد، او خواهرش را بر گرفت و بگریخت و به کنار دریا رفت (ص ۱۱۸).

حرف ه / ه

از دیگر ویژگیهای نوشتاری، گذاشتن یک «یای» کوچک «ک» بر روی «ه» بیان حرکت در پایان واژه‌ای است که می‌بایست به شکل نکره، یا وحدت خوانده شود و این نشانه «ک» در نظر کاتب گاه برابر با ارزش آوایی «ای» به شمار می‌آمده و تا امروز نیز در برخی آثار معاصران رد پایی از آن به جا مانده است. مانند: حق تعالی آدم را در روز جمعه آفرید و این جمعه نه روز هفتم باشد، بلکه جمعه باشد از جمعات (ص ۷۵) و در جای دیگر آمده: در خبر است که فریشته از ملائکه دستوری خواست (ص ۷۶) و آن فریشته را هزار بال بود، پس از زیر قایمه از قوایم عرش بر پرید (ص ۷۶). همچنین کاتب هنگام جمع بستن واژگان ختم شده به «ه» بیان حرکت با «ها»، «های» ناملفوظ را حذف و «های» جمع را به حرف ماقبل آن اضافه می‌کرده است، مانند: در بهشت غرفها باشد (ص ۸۲). یا: و حاجتهای ایشان در سینها (سینه‌ها) باقی مانده و هیچ روا نشده، همچنین: اما چشمهای (چشمه‌های) بهشت: حق تعالی از چشمهای بهشت سه چشمه یاد کرده است (ص ۸۱).

حرف ی

از جمله دیگر ویژگیهای نوشتاری که کاتب در نسخه بر آن تأکید ورزیده است آوردن دو نقطه در زیر حرف «ی» بوده است که آوردن این نقطه‌ها به احتمال قوی برای تمییز دادن صدای کشیده «ی» از الف مقصوره بوده است، مانند: زیر این زمین دریایی باشد و میان هر زمینی پانصد ساله راهست و در این دریا ماهی است (ص ۸۷). در کنار این «ی» پایانی یک «ی» دیگر نیز به چشم می‌خورد که نگارش آن به صورت نیمه تمام است «ی» و آن چنان که از فضای کلی متن اساس بر می‌آید کاتب این «ی» ناتمام را در صورتی می‌آورده است که عزم اتصال آن به کلمه بعد از خود وجود داشته، به بیان دیگر، واژه مختم به این «ی» از لحاظ دستوری حکم مضاف یا موصوف را پیدا می‌کرده است: جهنم چون طبقی شود بر سویی دیگر (ص ۸۸) و: آدم را گفت: نامهایپ هر یک و هر چیز بگو

(ص ۹۹). همچنین: بیشتر اهل اخبار برآنند که ابتدایی خلق روز یک شنبه بوده است (ص ۷۵). به احتمال قوی این دو نمونه «ی» دوگونه نگارش است با دو صورت مختلف.

قواعد وصل و فصل

اتصال حرف اضافه یا زاید «به» به متمم از اختصاصات نوشتاری کاتب به شمار می‌آید، مانند: ایشان شنب نماز کردند و شما خفته بودید (ص ۸۳) و یا: و آسمان را برنگ زمرّد سبز آفرید و بعضی گویند برنگ مروارید سپید (ص ۸۵). همچنین: سرودم ماهی بزنجیری بسته است (ص ۸۸). اما تلقی کاتب از «ب» پیشوندی به مانند «به» حرف اضافه است که به عکس اتصال به فعل، جدا از آن به نگارش درآمده است. چنان که «ببیند» را «به بیند» (ص ۱۷۸) و «بیند» را «به بند» نوشته است. مثلاً: اگر مرگ «به رسیدی» نیک بودی (ص ۱۸۴) و یا: گذشتگان که چون تو خلقی گذاشتند نه گذشتند (ص ۴۸۴). همچنین: و روی تو را به بینیم (ص ۴۸۴). یا این مورد که چون مرا خواهی کشت هر دو دست و پای مرا به بند (ص ۱۸۰). احتمال قریب به یقین آن است که در این مورد حرف «به» با تأکید گفته شده، چنان که در برخی از نواحی خراسان هنوز حرف «به» تأکید در آغاز افعال، به همین صورت تأکیدی به گوش می‌رسد، صوتی کشیده و ممتد.

از جمله دیگر ویژگیهای نوشتاری که شاید بتوان آن را نوعی تفتن کتابتی تلقی کرد، اتصال پایانه «ر» در کلمه «سر» به حرف آغازین واژه پس از آن است در موارد خاص، که می‌توان آن را از نوع انعکاس معنی در خط به شمار آورد، مانند این مورد که می‌گوید: روایتی دیگر آن است که «سری» از یک طرف آسمانها بر آمده است و «سریخیر» بر عرش تعالی محکم کرده (ص ۸۸).

پیشوند «می» در نسخه اساس کاربرد کمی دارد و بیشتر فعلهایی را که قاعداً باید با «می» به عنوان پیشوند به کار رود، بدون «می» آورده شده است و آن جاهایی هم که لفظ «می» به کار برده شده، همه جا جدا از فعل نوشته شده است، مانند: گفت دانید (می دانید) که کوثر که حق تعالی مرا ارزانی داشت چه چیز است؟ گفتند: خدا و رسول او دانند (می دانند)، گفت: آن رودی است در بهشت که در حوض من ریخته شود (ص ۸۰). همچنین: و علما مثل استاره می‌درخشیدند (ص ۱۱۳) و: پس آدم نوری دید که گاه گاه افروخته می‌شد (ص ۱۱۳).

نگارش همزه، نقطه، کرسی حروف

نگارش همزه به صورت «الف» در کلمه‌ای مثل «است» در بیشتر موارد حذف می‌شود و تابع قاعده رسم الخطی نیست، مانند: و در خبرست که در بهشت هیچ غرفه و کوشک نیست (ص ۷۷). یا: و کواکب سببیست از اسباب تدبیر او (ص ۹۱). نیز: گفت عمر او اندکست، گفت: عمر او چندست (ص ۱۱۳).

البته مواردی هم هست که این حذف انجام نشده است، مانند: و آن که عصیر انگور که نصیب شیطان است (ص ۲۷) یا: اما میکائیل صاحب روزی است (ص ۹۲).

دیگر از اختصاصات نوشتاری نسخه اساس کرسی حروف یا دندانه‌های زاید و همزه‌های بی‌محل است، مانند این موارد: شاید بود که زیر این زمین دریایی باشد (ص ۸۷). یا: تویی و جز تو نیست (ص ۹۹) و در جای دیگر با آوردن تنها یک دندانه و دو نقطه در زیر آن به نشانه «ی» و همزه‌ای بر روی آن به نشانه «ه» می‌آورد، به عنوان مثال: جبرئیل را «جبریل» کتابت کرده است و به دلیل نبودن رسم‌الخطی مضبوط، صورت امروزی نگارش این کلمه را نیز می‌آورد. گذشته از این مورد و موارد مشابه که در ضبط کلماتی مثل «میکائیل» و «عزرائیل» گفته شد، کاتب در کلمه «ملائکه» در یک زمان هم دو نقطه در زیر دندانه متصل به «ک» قرار می‌دهد و هم همزه‌ای بر بالای آن می‌گذارد و آن را به شکل «ملائکه» می‌نویسد (ص ۷۶). یعنی همزه و «ی» به صورت یک‌جا در نسخه اعمال می‌شود.

برخی ویژگیهای دستوری و سبکی

بررسی ویژگیهای نحوی در کلام کاتبان نسخه‌های کهن و مطالعه آن از نظرگاه دستور زبان از دقایقی است که مصححان به آن توجه داشته‌اند. از این جهت لازم است بدین موارد هم توجه کنیم. ساختار صرفی کلام، زمان‌سازی، تقدیم و تأخیر ارکان جمله، شناخت اسم، صفات، قیدها و شناسایی حروف و معانی گوناگونشان، از جمله مسائلی است که در این جا بدان می‌پردازیم.

معنی، شخص و زمان در افعال

شیوه ساخت ماضی استمراری با اضافه نمودن «ی» به ساخت ماضی مطلق مانند: چون به آسمان رفتندی، حکم فریشته داشتندی و چون به زمین آمدندی، طبیعت آدمی گرفتندی (ص ۱۲۸). کاربرد صورت مفرد فعل برای اسامی جمع نیز از دیگر خصایص نویسندگی مؤلف به شمار می‌آید، مانند: و در آن حال، مردم بر در خانه آن زن آمد (ص ۱۲۹).

گاه نویسنده فعل متعدی را در معنی لازم به کار می‌برد، چنان که در جایی فعل «معلوم کرد» را در معنی «معلوم شد» به کار برده است، مانند: گفت، چیزی ندارم، اما تو را هفت سال خدمت کنم، تا راحیل را که دختر کوچکتر است به من دهی... شب زفاف، دختر بزرگ را پیش او فرستاد. یعقوب با او بود، بعد از آن معلوم کرد که دختر بزرگتر است (ص ۱۸۹).

کاربرد افعال مرکب و پیشوندی نیز از جمله موارد قابل توجه در این نسخه به شمار می‌آید، چنان که با یک ترکیب یا پیشوند، به افعال شناخته شده، معنای تازه بخشیده می‌شود به صورتی که برخی از این گونه‌ها منحصر می‌شود به پسند و ذوق نویسنده و احیاناً کاربرد عصر و زمانه یا اختصاصات گویشی.

اینک نمونه‌ای از طرفه‌ترین این ترکیبات:

نقصان گشتن در معنی نقصان گرفتن: دوستی و محبت یوسف روز به روز زیارت می‌شد و صبر و قرارش نقصان می‌گشت (ص ۲۲۳).

«شمشیر در بستن» در معنی شمشیر زدن: قدار شمشیر با شتر درست (ص ۱۴۸).
«دست باز نکردن» در معنی مانع نشدن: و اگر تو دست به کشتن من دراز کنی، من دست باز نکنم (ص ۱۱۷).

«فرو گذاردن» در معنی واگذار کردن: و تو را به خدا فرو گذارم (ص ۱۱۷).
«خون کردن» در معنی خون ریختن: و خون ناحق مکنید (ص ۱۲۸).
«داشتن» در معنی دانستن، مثل: آدم و حوا گفتند: ما تو را راستگوی نداریم (ص ۱۰۳). «شکستن» در معنی کشتن، مانند: زنها را دشمن خدای را بشکنید (ص ۱۰۶).

و سرانجام این که در ساخت زمان به صورت گذشته در چندین جا، فعل ماضی مطلق به جای ماضی نقلی به کار رفته است، چنان که در این نمونه آمده است: حق تعالی بهشت را بیافرید و در آن چندان انواع نعمت معد گردانید که هیچ چشم ندید و هیچ گوش نشنید و بر دل هیچ آفریده نگردید (ص ۷۸).

تقدیم و تأخیر ارکان جمله

چنان که می‌دانیم نثر به رغم ظاهرش که تداعی‌گر بראکنندگی و پاشیدگی است، از اصول معتبر و مدون پیروی می‌کند که آرایش نحوی کلام و نظم ارکان جمله را شامل می‌شود. در متون کهن، این ترتیب نیز گاه بنا بر ملاحظات بر هم می‌خورد، به صورتی که نه تنها محل معنای عبارت نیست، بلکه بر توان بلاغی و اهمیت معنوی کلام نیز می‌افزاید. در این جا قصد آن داریم تا نمونه‌هایی چند که به جنبه نحوی کلام در نسخه مورد نظرمان مربوط می‌شود، بپردازیم:

نهاد: چنان که امروزه مرسوم است نهاد، رکن آغازین جمله در کلام نویسنده است و اما آن هنگام که بر پایه تأکید قرار می‌گیرد قرین به فعل می‌آید. به عنوان نمونه در نسخه آمده است: هر که به خدا ایمان آورد و وعده او را تصدیق نمود متابعت رُسل او کرد (ص ۶۹). یا: و اوّل کسی که چیزی نوشت، او بود و اوّل کسی که جامه دوخت او بود (ص ۱۲۲). همچنین آمده است: اندوه او بر یوسف بیشتر بود از آن که اوّل از چشم او غایب، یوسف شد (ص ۲۲۰).

تقدّم فعل بر بخشی از جمله یا توجه به تأکید بر متمم آن، در متن مورد نظر نمونه‌های فراوان دیده می‌شود، از آن جمله است: چنان که آتش را باز داشت از سوختن ابراهیم (ص ۹۱) و یا: ایشان را امر فرمود به سجده آدم (ص ۱۰۰).

تقدیم و تأخیر قیدها و قرار گرفتن آنها پس از فعل در ساختار کتابت این نسخه همواره با انگیزه رجوع

و استدراک همراه بوده است و در این میان قیده‌های استثنا و زمان جایگاه ویژه‌ای دارند. مانند: پس آن فریشتگان و ابلیس در زمین بمانندند دو هزار سال (ص ۹۵). یا: نوح درختها بنشانند و زراعت کرد و میوه‌ها برسید در ساعت (ص ۱۳۶) و مانند: هیچ‌کس عدد ایشان نداند، جز خدای تعالی (ص ۹۴). تقدم متمم فعل بر نهاد آن، از دیگر نمونه‌های تقدیم یک عامل نحوی بر عامل دیگر است و آن‌چنان که دیده می‌شود این تقدیمها به تناسب روند وقایع بر زبان راوی داستان، جاری گردیده است. مانند: و از طاعت، او چندان بر آسمان رفتی که... (ص ۱۲۲) و یا: هنگام آن نیست که در بهشت مردم ساکن شوند (ص ۱۲۵) و مانند: و به عبادت ایشان، خلق را تحریض نمود (ص ۱۲۷). همچنین تأخر مفعول و قرار یافتن آن پس از فعل جمله، از دیگر ویژگیهای نحوی نسخه است. مانند: و روایت تورات آن است که، حوا در بهشت بزاد، پسری (ص ۱۱۱).

حروف و معانی گونه‌گون

شاید از میان عوامل گوناگون وابسته به جمله‌بندی که نحو فارسی بر پایه آنها بنا گردیده است، حروف و گونه‌های مختلفش به صورتی ناچیز و کم اعتبار جلوه کند، لیکن با تکیه بر مقامی که هر کدام دارد، اگر چه به ظاهر بی‌معنی می‌نماید، ولی از اساسی‌ترین ممیزات معنوی به حساب می‌آید و ذکر آنها در هر متن به منزله کلیدی است در فهم معنی درست یک عبارت. اینک به موارد معدودی از آنچه اشاره شد و با رعایت جانب اختصار به شرح زیر پرداخته می‌شود:

حرف اضافه «از» به معانی گوناگونی به کار رفته است، از آن جمله است: کاربرد «از» به جای حرف اضافه «در» در مثال زیر: ملک گفت همانا تو را از خاطر آمد که من خلاف کرده‌ام (ص ۴۰۹). نیز حرف اضافه «از» در پاره‌ای موارد به عنوان بدل از کسره اضافه، آمده است، مانند: اما گونه‌ها مختلف بود و بیشتر از آن همه سپید بود و یا: و لازم شود که هر زمین فراختر باشد از زمینی که زیر از اوست (ص ۸۷) و گاه حرف «از» بنا بر مناسباتی «ز» تلفظ می‌شود، مانند: چون احوال ستارگان و تأثیر آن زو [از او] پرسند (ص ۹۱).

حرف «را» نیز به معانی گوناگون به کار رفته است. از آن نوع است کاربرد «را» به جای «به» در نمونه‌های زیر: زمین او را گفت... و به روایتی او را گفت (ص ۹۷) و یا: جامه یافتن نیز او را بیاموخت (ص ۱۱۱). همچنین است کاربرد نشانه «را» در معنی «برای»، مانند نمونه‌های زیر: همچنان که خدمت و طاعت فرزندان، مادر و پدر را تواضع است نه عبادت (ص ۱۰۱).

و یا: «خوشدل» گشت و خدای تعالی را دو رکعت نماز کرد (ص ۱۰۷). نیز کاربرد «را» به جای «بر» آن هم در معنی استعلا، مانند: معاذین جبل گفت: یا رسول الله! تو غضباء را خواهی بر نشست؟ فرمود که، نه، بل که من براق را بر نشینم (ص ۱۵۰).

استعمال حرف «تا» در معنی که، مانند: گفت، می‌خواهم که شما به میهمانی من حاضر شوید «تا» از بهر شما ترتیب ضیافتی کرده‌ام (ص ۴۶۵) در این جا حرف «تا» چنان که دیده می‌شود به عنوان حرف تعلیل است و به جای «که» بیان علت به کار رفته است.

نثر این کتاب به اعتبار این که قصه است و حکایت و روایت، ساده است و گیرا و تا حدی عادلانه، شبیه به نثر ساده و مرسل قرن ششم هجری، که واژه‌ها و ترکیبات عربی آن نسبت به نثر مرسل دوره سامانی بیشتر است ولی بسیاری از ویژگیهای زبانی نثر مرسل عهد سامانی را می‌توان در آن یافت.

اولین ویژگی بارز این نثر کوتاهی جملات آن است و به جرأت می‌توان گفت که در این اثر کمتر جمله طولانی به چشم می‌آید و همین امر سبب گردیده است که سرعت انتقال پیام و اندیشه مکتون در جمله‌ها به مخاطب بیشتر باشد، از این دست: و بعضی گویند، ابلیس او را بر صورت طبیعی پیش آمد و گفت: شنیدم که رنجوری داری که رنج او چنین است، گفت: من شفای آن دانم، معالجه او کنم تا بهتر شود به شرط آن که آن صحت را از من دانسته باشی نه از دیگری. زن مراد او بدانست، پیش ایوب آمد و این حال باز گفت. ایوب گفت: آن دشمن خداست و می‌خواهد که دین شما را به باد بردهد. به خدا اگر از این رنج صحت یابم، تو را صد چوب بزنم، آنگاه گفت: (ص ۲۳۴).

از دیگر ویژگیهای سبکی این نثر ایجاز است و خالی بودن از حشو و زواید، بویژه در نقل داستانها و روایات، مانند متن زیر: پس بفرمود تا طشتی پر از آتش و طشتی پر از زر بیاوردند و هر دو را پیش موسی گذاشتند. موسی خواست که دست برزرنهد، جبرئیل پری بر دست او زد تا دست بر آتش کرد و انگشتی برگرفت و بردهان نهاد و بسوخت و بگریست و آن عقده که در زبان او بود سبب آن بود که آن روز، زبان او سوخته شد (ص ۲۴۶).

از دیگر ویژگیهای سبکی این نثر، مطابقت سبک نوشته است با زبان گفتار و مشافهه. در زبان مربوط به این متن تقریباً سبک و سیاق جمله‌ها به صورت غیر مستقیم است و در اجزا و ارکان کلام تقدیم و تأخیری وجود دارد مانند موارد زیر: از بهر من کوشکی بساز بلند، تا من با خدای موسی جنگ کنم (ص ۲۶۱) و مثل: و فرمان داده بود تا دیوان از بهر او بساطی ساختند فراخ بر قدر جای لشکر او (ص ۳۱۲) و: ماهی از دریا برآمدی بیرون به آواز او (ص ۲۹۵).

همچنین در نثر این کتاب پاره‌ای از ویژگیهای مربوط به نثر فارسی کهن خراسان مشهود است، از آن جمله است موارد زیر:

۱- کاربرد لغات در معانی خاص

احتمال: تحمل کردن، مانند: بار خدایا سینه من فراخ کن از بهر احتمال نبوت (ص ۲۵۴).

آفتاب: به معنی ماه، مانند: بعد از آن آفتاب و ستارگان بیامدند و از بنی آدم شکایت کردند و گفتند: ما

در شب ایشان را روشنایی بخشیم. (ص ۵۲۷).
از مادر جدا شدن، به معنی متولد شدن، مانند: و گنیت او ابوالفضل بود، پیش از سال فیل به سه سال، از مادر جدا شد.

۲- استعمال لغات پهلوی

دشخوار: دشوار، مانند: و این معنی بر او دشخوار می آمد (ص ۲۳۶). نیز: و پنداشت که این التماس بر وی دشخوار باشد (ص ۲۹۲). همچنین: آن وعده بر وی دشخوار آمد و از آن پشیمان شد (ص ۲۹۲).

۳- فاصله افکندن میان حرف نفی و فعل منفی

که از کهنگی های نحوی زبان خراسان است، مانند: پیش از این نه تو را گفتم (ص ۳۰۷) و یا: لذتی که نه حرام باشد (ص ۲۹۵).

۴- حذف حرف / به از آغاز فعل امر

مانند: گوسفندان را به خدا سپار و خود به جنگ رو (ص ۲۹۰).

دیگر از نشانه های کهنگی نحوی زبان این نثر، آوردن «ب/ به» بر سر فعل ماضی است، مانند: و گوسفندان ایشان بمردند... چهل شبانروز باران بیامد... باران بایستاد... تمامت کشتها و درختان ایشان بخورد (ص ۲۶۲). همچنین: پس جبرئیل - علیه السلام - از بهر او بساطی از بساطهای بهشت بگسترد تا ایوب آنجا بخت و پیش او بنشست (ص ۲۳۵).

دیگر از اختصاصات متن مورد نظر کاربرد گونه های مختلف نگارش است و استعمال صورتی از رسم الخط که به زبان قرن چهارم نزدیک می نماید. از نوع: حق تعالی فریشته ای بفرستاد تا آن نامه را پیش ذوالکفل برد (ص ۲۸۴) و مثل: و بسیار بودند از پیغامبران بنی اسرائیل که فریشته بدیشان فرود نمی آمد (ص ۲۸۴).

کاربرد «از» در معنی فک اضافه، مانند: و عقد از زبان من بگشای تا مردم سخن فهم کنند از من (ص ۲۵۴). از دیگر نشانه های سبکی نثر مورد نظر، توجه به انواع حذف است، مانند: فرعون بر تخت نشست و هامان از دست راست او [نشست] و قارون از دست چپ او [نشست] و بزرگان و ارکان دولت به پای ایستادند (ص ۲۵۸).

دیگر از نشانه های کهنگی این نثر کاربرد اسم است در معنی صفت، مانند: اما سخنهای حکمت گفتی (ص ۳۰۸). یعنی سخن حکیمانانه گفتی.

کاربرد ضمیر مبهم «هرکس» در جمله ای که فعل آن به اول شخص جمع مربوط می شود، مانند: هرکس برویم و او را در گریه مدد دهیم (ص ۳۰۲).

غیر ذوی العقول، مانند: چون گرگ به گله من در آید، بگیرم و فکهای ایشان از هم باز درانم (ص ۲۹۱). و بالاخره این که در این نثر نیز مانند سایر نثرهای کهن به نمونه هایی از صنایع و آرایه های ادبی بر

می‌خوریم، از آن جمله است:

کنایه: باید که امشب پیراهن از خود دور نکنی و ملازم درگاه باشی (ص ۲۴۱).
 و همچنین: موسی عصا بر دست گرفت و برخاست و از ترس بر خود می‌لرزید و زبانش شکسته
 شده و مانند مرده‌ای بی‌جان بایستاد (ص ۲۵۲) و نیز: شما با یکدیگر موافقت کرده‌اید که موسی را گردن
 نهید (ص ۲۵۹). یا: طالوت را گردن نهادند و کار او بالا شد (۲۸۷).

سجع

مانند: سپاس بی حد و ستایش بی عد خالقی را... (ص ۶۷).
 تا راه کوفتگان با دیه حیرت و ضلالت به مدد مقارنت هدایت ایشان به سرحد مأمن ایمان می‌رسند
 (ص ۶۷). همچنین: نه تطویل ممل و نه اختصار مُخَل (ص ۶۸). نیز: به سبب تو مردم مستحق عطایای
 شریفه و خصال رفیعه شوند (ص ۷۲).

جناس

مانند: و این وجه که حوّا را بر دَرِ بهشت آفرید، نه در بهشت (ص ۱۰۲). یا: دو مرد، مُرده از قوم عاد
 آنجا خفته (ص ۱۴۵). همچنین: هیچ معلوم کردی که آن فرزند، که مُلکِ این مُلکِ براندازد با دید آمد یا نه
 (ص ۱۵۴).
 او را آرزوی بچه خامست، از حق تعالی به دعا درخواست (ص ۳۶۲). گفت: تو را قدرت آن هست که
 بر رُوی آب رُوی (ص ۳۸۰).

اشتهاق

مانند: بل که جمعه‌ای باشد از جمعات (ص ۷۶). نیز: پس از زیر قایمه‌ای از قوایم عرش بر پرید (ص
 ۷۶). حجیم از جاحمه ناراست یعنی آتش بسیار، و سعیر از سغور است یعنی افروختن آتش (ص ۸۹).
 همچنین: گفت: ای آدم! من حمیدم، دوست دارم که مرا حمد کنند (ص ۱۱۳) و ساکنان مگه عمالیق
 بودند از عمالقه (ص ۱۳۹).

سؤال و جواب

مانند: گفت: بهشت مرا دیدی؟ گفت: نعم، یارب؛ گفت: چگونه دیدی؟ گفت: نعمتی دیدم که هر که
 بشنود خواهد که آن جا رود (ص ۷۹). همچنین: آدم گفت: آن را بخورم؟ گفت: نه در زمین بیفشان؛ گفت:
 سبز بخورم؟ گفت: نه تا سنبله بیرون آرد؛ گفت: اکنون بخورم؟ گفت: نه چون پدَرود؛ گفت:.... (ص ۱۱۱).
 همچنین در داستان یوسف و زلیخا این آرایه به گونه زیباتری نشان داده می‌شود: زلیخا بر جَست و او

را بگرفت و به خود خواند، یوسف سرباز زد. وهب بن منبّه گوید:

یوسف را گفت: رویت بس خوب است!

یوسف گفت: خدای تعالی چنین آفرید.

گفت: مویهای خوب داری!

گفت: اوّل چیزی که در گور پوسیده شود این باشد.

گفت: چشمهای تیکو داری!

گفت: اول چیزی که در گور بر روی من افتد، چشمهای من باشد.

گفت: بوی تو بس خوش است!

گفت: اگر بعد از مرگ من، به سه روز بوی من به مشام تو رسد بگریزی.

گفت: ای یوسف! چگونه است که من در تو آویزم و تو از من می‌گریزی؟!

گفت: از خدا می‌ترسم.

گفت: یک باری بر من بنگر!

گفت: ترسم که در آخرت کور شوم.

گفت: از بهر تو فرش دیبا گسترده‌ام، لحظه‌ای با من در آن بنشین!

گفت: ترسم که فردا زیر من از آتش فوش بگسترند.

گفت: بیا درون پرده رویم!

گفت: هیچ، از خدا پوشیده نماند.

گفت: ای یوسف! مرا هلاک کردی و در غم سوختی!

گفت: شیطان تو را بر این می‌دارد.

گفت: اگر فرمان من نبری تو را عذاب کنم!

گفت: خدا شرّ تو از من باز دارد.

گفت: چرا خود را به من ندهی؟!

گفت: از خدا ترسم و از عزیز که در حقّ من بسیار انعام کرده‌است، شرم دارم.

گفت: من مال بسیار دارم، تو را بدهم تا صدقه کنی و به درویشان دهی تا خدا از تو راضی شود و

عزیز شوهر من است، به یک شربت زهر او را از تو دفع کنم!

یوسف گفت: چون چنین کرده باشی، عذر من و تو پیش حق تعالی چه باشد؟! (ص ۲۰۲).

قصص، اساطیر، اسرئیلیات

یکی از جلوه‌های وابسته به حیات بشر تجلیات مربوط به حیات فکری و فرهنگی اوست. انسان اگر چه در گذشته‌های دور موجودی از موجودات این عالم و جزئی از طبیعت وحشی بوده، اما در کنار زندگی طبیعی و جسمانی، عوالم دیگری نیز داشته است. عوالمی که ویژه اوست و جلوه‌های وجودی او را نشان می‌دهد.

در تاریخ زندگی بشر، قصه و قصه‌گویی جایگاه ویژه‌ای دارد، انواع قصه یا داستان نزد ملل و اقوام نمونه‌هایی داشته و دارد. باری ساختن قصه و گفتن آن جزئی از نیازهای روانی آدمی بوده و همچنین زبان احساس بشری در طول تاریخ بوده است. در گذرگاه تاریخ زندگی از آدمی آثار مختلف و متنوع برجای مانده است؛ کهنه‌ترین آثار برجای مانده همانا قصه‌های مختلف است که رنگی اسطوره‌ای دارد و حاکی از نبوغ و استعداد انسان در عرصه حیات است، که او را از عالم حیوانی جدا می‌کند.

یکی از مظاهر زندگی انسان که تحت تأثیر کامل فرهنگ اوست، ساختن قصه است که همپای عمر بشری است و به در ازای تاریخ است و مبدی برای آن شناخته نیست. قصه چون هنری است که نزد انسانهای نخستین کارکردهای مختلفی داشته است. به عبارت دیگر قصه و داستان به عنوان بخشی از ادبیات و هنر، از قدیمی‌ترین موارث فرهنگی بشر به حساب می‌آید. علاقه وافر انسانهای نخستین به قصه‌پردازی نکته‌ای است که برای آن دلایل متعددی بر شمرده‌اند؛ از آن جمله این که قصه توصیف زندگی است و خواسته‌ها و امیال به وسیله آن بهتر تصویر می‌گردد. اما قصه‌ها از جهت بنیانی و ریشه‌ای وجه دیگری هم دارد و آن صبغه اخلاقی و کارکرد مذهبی و دینی آن است. همین داستانها و افسانه‌های دینی که گاه به شکل اساطیر و گاه در قالب قصه در کتابهای دینی و مقدس آمده است، تاریخ فرهنگ و اقوام ابتدایی را بازگو می‌کند و چون محتوای مطالب در قالب قصه‌های عامیانه ساخته و پرداخته شده و خاستگاهی در میان عامه مردم داشته، بالطبع از اخلاص بیشتر و اهمیت بیشتری برخوردار می‌باشد.

در میان اکثر اقوام و ملل دنیا، برخی داستانها هست که صبغه دینی دارد؛ بخشی از این داستانها مرز مشترکی با اسطوره دارند و شاید بتوان گفت که از مقوله اسطوره‌های دینی محسوب می‌شوند. ادیان الهی و کتابهای دینی جزئی از حقایق تاریخی است که معمولاً ابتدای آن پدیده یا ظهور یک پیامبر آغاز می‌شود. قصه‌های دینی از حیث زمانی به ایام بسیار کهن مربوط می‌شود. در این قصه‌ها همیشه سخن از آغاز آفرینش است و بدو خلقت و چگونگی آفرینش زمین و آسمان. گاه نیز در این داستانها شرح احوال و سیره صالحان و انبیاء و پیامبران صاحب کتاب آمده و برخورد آنها با دشمنان و آنچه به حوزه حق و باطل باز می‌گردد.

گاه هست که قصه‌های دینی همچون اساطیر، از نحوه تکوین جهان سخن می‌گویند ولی بیان آنها

صریح تر و به واقعیت نزدیکتر می‌نماید. با این حال آن‌جا که نقل وقایع وابسته به گذشته است، زمان و مکان خاصی برای آن متصور نیست، یعنی گویی بیشتر، قصه‌ها در بی‌زمانی و احیاناً بی‌مکانی رخ داده است. این قصه‌ها است که هم رنگ اسطوره به خود می‌گیرد و هم نمایایی است از یک جریان پیوسته و ابدی و ازلی زندگی و باشد که زبان آنها زبانی باشد رمزی (سمبلیک).

برای مثال، داستان خلقت آدم و حوا و سپس ماجرای سجده فرشتگان و چگونگی ابلیس پر تبلیس و دشمنی او با آدمیان و رانده شدن آدم و حوا از بهشت و... جزء بخش‌های غیر تاریخی داستانها و روایات کهن دینی است که چندان نیاز به زمان و مکان در آن محسوس نیست، ولی به‌طور کلی در نقل داستانهای پیامبران و پیروان آنها همیشه از زمان و مکان معینی سخن می‌رود. در قصه‌های دینی و از جمله قصص پیامبران زندگی انبیای گذشته را می‌توان دریافت که احیاناً همراه با نوعی آزادی در نگاه و تصور آدمی است، اما در حقیقت این وقایع از طریق وحی بر بشر آشکار شده است و این درست همان فرق اساسی و مرز واقعی قصه‌هاست با داستانهای اسطوره‌ای. اساطیر تا حدودی ساخته ذهن آدمی است و نمودار دریافت او از پدیده‌های حیات، اما قصه‌های دینی سرگذشت انبیاء و اولیاست که رنگ اعتقادی و باور روحی بر آن حاکم است.

چنان که همه می‌دانند، واقعیت تاریخی با حقایق و گاه وقایع غیر تاریخی دو امر متفاوت است. بسیاری از واقعیت‌ها مربوط است به چهره تاریخ، برخی هم جنبه تاریخی محضی ندارد و ارزشی هم از این باب نمی‌توان برای آن قایل شد. «جالب این است که در این میان بعضی از مطالب که به احتمال زیاد ریشه در واقعیت تاریخی داشته‌اند، در شکل ویژه‌ای که به توسط ناقلان و راویان پیدا می‌کنند، نه جنبه تاریخی دارد و نه چیزی را که واقعیت را می‌نمایاند، با این همه باشد که در گذر تاریخ از آنها یاد می‌شود. این سلسله از مسائل تاریخی، مطالب همان اساطیری است که در طی قرون و اعصار در تواریخ زندگی، اندیشه و کردار بشر وجود پیدا می‌کند و به این ترتیب وقوع و نقل پدیده‌ای موزخ را و می‌دارد تا این که آن پدیده را در مدار تاریخ و متن تاریخ حفظ کند».^{۴۱}

اسطوره (Myth) یک شکل ادبی است از نمودهای زیباشناسانه فرهنگ قومی گویای سوانح حیات جامعه‌های ابتدایی که تا امروز ادامه پیدا کرده است. این نمود فرهنگی افزون بر ارزش ادبی که وابسته به رنگ و ارزش اسطوره است، ارزش مهم اجتماعی و تاریخی هم دارد.^{۴۲}

اگر چه بسیاری از محققین اسطوره را به معنای داستان خیالی و واهی و نادرست انگاشته و به کاربرده‌اند و از آن به افسانه تعبیر کرده‌اند، اما گروهی - به ویژه اسطوره‌شناسان معاصر^{۴۳} - معتقدند که همین داستانها از بسیاری جهات بر داستانهای واقعی ترجیح دارند، چون اسطوره‌ها آینه‌هایی هستند که تصویرهایی را از ورای سالها پیش منعکس می‌کنند و آن‌جا که تاریخ و باستان‌شناسی در ارزیابی و دریافت حوادث حیات در می‌ماند و خاموش شده، اسطوره‌ها پای به میدان می‌نهند و به سخن در

می‌آیند و فرهنگ آدمیان را از زور دست‌ها به زمان ما می‌آورند و افکار مختلف مردمان ناشناخته را در دسترس ما می‌گذارند.^{۴۴}

حضور اسطوره در طوطی تاریخ اگر چه با تعاریف علمی امروز علم (Science) تاریخ موافق نیست، ولی مؤید آن است که تاریخ مدوّن و غیر مدوّن بشر همواره آمیزه‌ای بوده‌است از واقعیت‌های تاریخی با اسطوره و افسانه و ما هر چه از جنبه تحقیقی در تاریخ به عقب بر می‌گردیم این آمیختگی را به صورتی روشنتر می‌یابیم.

اسطوره شکل پیچیده و درهم برهم واقعیت‌های شیرین و ناشناخته دوران کودکی عالم بشری است که نمی‌توان آن را از خاطره جمعی یک جامعه پاک کرد. یکی از علل نفوذ اسطوره در تاریخ همین ارتباط عمیق اسطوره است با روح جامعه و دیگر جنبه اعتقادی و مذهبی آن است. در فرهنگ و ادب اسلامی، اسطوره صورتی از روایات افسانه‌ای آمیخته با دروغ و خرافه به شمار رفته است و گاه معنی اسطوره مترادف خرافه است.

در قرآن کریم چند بار کلمه اساطیر - صورت جمع اسطوره - مضاف به کلمه اَوَّلین (أَسَاطِيرُ الْأَوَّلین) آمده است.^{۴۵} مؤلف لسان التنزیل، اساطیر الاوّلین را به افسانه‌های نبشته پیشینیان معنی کرده است.^{۴۶} در دیگر تفاسیر هم چنین معنایی هست، یعنی اساطیر الاوّلین، معادل افسانه پیشینگان یا پیشینیان دانسته شده است. برخی از مفسران قرآن به استناد دو تن از روایان صدر اسلام - کَلْبی و مقاتل - اساطیر الاوّلین را اشارتی می‌دانند مربوط به اساطیر ایرانی. به عنوان مثال در کتاب امثال قرآن ضمن این آیه که «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ»^{۴۷} به شیوه قصه‌گویی عمل نُضْرِبَن حَارِثَ قُرَشِيٍّ اشاره دارد. او که پسر خاله پیامبر بود و از طریق بازرگانی با ایرانیان ارتباط داشت، هرگاه به «حیره» می‌رفت کتب داستانهای پهلوانان ایرانی را می‌خواند و می‌خرید و با خود به مکه می‌آورد و آنها را برای مردم قبیله‌اش نقل می‌کرد. خداوند این داستانها را سخنانی بی‌هوده می‌داند که او برای گمراهی مردم می‌خواند.^{۴۸}

با التفاتی دیگر و نگاهی جدید به اسطوره‌ها بویژه در قرن اخیر و خاصه از دیدگاه دانشمندان مکاتب مختلف مردم‌شناسی، اسطوره‌ها نمودار مضامین فرهنگ گذشته است و گویای روح زندگی اقوام مختلف. «اتفاق نظری که در دیدگاه همه جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان دیده می‌شود این است که اسطوره و متن‌های اسطوره‌ای همچون «سنگواره ادبی» نیست که به مطالعه نیرزد، بلکه آنها را بیشتر به مثابه الفاظی دقیق، روشن و پویا می‌دانند که نمودار درک و دریافت بشر است در رویارویی آنچه مربوط می‌شود به کائنات، عالم آفرینش، خلقت، خدایان و نکاتی از این دست».^{۴۹}

اسطوره‌ها از دید اسطوره‌شناسان امروزی در حکم یک علم است، چندان که معتبرترین و عقل‌گراترین مورخین و صاحب‌نظران نیز اگر چه معترف به غیر عقلی بودن آنها هستند، باز نمی‌توانند در

تحلیلهای تاریخی یا انسان‌شناسی، وجود آنها را در زندگی بشری نادیده بگیرند. زیرا اسطوره‌ها باور روحی قلبی و مذهبی زمانه خود است.

برخی از محققان، اسطوره را داستان و سرگذشتی مینوی و حدیث واقعیت‌ها انگاشته‌اند و براین باورند که اساطیر، بیانگر اصل و پیدایش جهان و جانوران و گیاهان و هم وقایع اولین و اصلی جهان است.^{۵۰} به نظر بسیاری از محققان فرهنگی و اجتماعی، وجود اسطوره‌ها آشکار کننده سرمشق‌های نمونه‌وار همه آیین‌ها و فعالیت‌های معنی دار آدمی است که در طی روزگار، خود را در پوسته‌ای ناشناخته محفوظ نگاه داشته است.

یکی از فلاسفه عصر حاضر می‌گوید: اسطوره شکوفه‌های آرمان بشری است. پهنه‌ای شگرف با چشم‌اندازی روشن از آگاهی انسان نسبت به آنچه در گستره توانمندی او نیست و باید زمینه‌هایی از هستی یا جامعه که هنوز مهار نشده‌است، تحقق یابد. اسطوره تبلور آن چیزی است که پیش از شکل گرفتن، در آن می‌زیند و آن را از رهگذر قصه‌ها و افسانه‌ها و با اجرای مراسم و مناسک زنده نگه می‌دارند.^{۵۱}

مردم جامعه‌های ابتدایی اسطوره را متضمن اصول ایمانی و اعتقادی نیاکان خود می‌دانند و گزارش واقعی از رخدادهایی می‌پندارند که در گذشته‌های دور اتفاق افتاده است. اسطوره‌ها رد پای است از وقایع گذشته که تا امروز نشانی از آن بر جای مانده‌است. اسطوره‌ها گاه از یک ماهیت معنوی و معتبری با زندگی مردم ابتدایی آمیخته می‌شود و پاره‌ای از ارزش‌های دینی و اخلاقی، اعتقادات آیینی و حتی جادویی آنها را می‌نمایاند.

آمیختگی افسانه و قصه با تاریخ آن چنان است که گاه «بین روایات تاریخی با قصه سرمویی بیشتر فاصله نیست، از این رو آنچه از احوال پیغمبران و اقوام گذشته از باب عبرت و تذکره در قرآن آمده یا به گونه دیگر در کتب ادبی بیان شده، قصص خوانده شده‌است».^{۵۲} اما ما خود به درستی می‌دانیم که این قصص آن‌گونه با تاریخ آمیخته است که حتی مورخ پرآوازه و شهیر ایرانی محمدبن جریر طبری نیز نتوانسته است مباحث مورد نظرش را از وجود اساطیر به دور دارد. عجیب این است که این اسطوره‌ها دوشادوش واقعیت‌ها در صفحات تاریخ جای گرفته است و اهمیت واقعی خود را در جای‌جای تاریخ پیدا کرده‌است.

بنده گمان می‌کنم که اصولاً باید مبنای اسطوره‌ها مبنایی دینی بوده باشد، از این رو می‌گویم که این اساطیر در هر شکل و صورتی کارکردی دینی دارند. بدین جهت هنگامی که ما نگاهی به اسطوره‌های ایرانی می‌افکنیم تنها به صرف روایات تاریخی قانع نمی‌شویم و به نقل مطلبی اعم از شعر یا نثر زیبا و باستانی نمی‌نگریم، بلکه به جهان‌بینی اصلی ایرانیان و دریافت ایشان از انسان و جامعه و خدا توجه می‌کنیم. اساطیر همیشه پیوند زمین و آسمان را با هم حفظ کرده‌است. یک سر اساطیر وابسته زمین است

و سر دیگر آن به آسمانها مربوط می‌گردد.

و اما ارتباط و پیوستگی اساطیر ملل‌ها خود مسأله مهمی است. در تاریخ مشاهده می‌کنیم که اساطیر ایرانی در دوره اسلامی با اساطیر سامی تلاقی پیدا می‌کند. شاید در دوره ساسانی، ایرانیانی که با فرهنگ اعراب و انساب عرب و یهود آشنایی داشته‌اند از زمره اولین کسانی باشند که عامل این التقاط و التقات بوده‌اند و آنها را نسابه‌های ایرانی نامیده‌اند و یا آن گروه از یهودیانی که به ایران آمده‌اند و یا عرب‌های نسب‌شناسی که در حیطه حکومت ساسانی رفت و آمدی داشته‌اند و ارتباطی فرهنگی پیدا کرده‌اند، باید از نخستین بانیان این اختلاط بوده باشند.

یکی از محققان معاصر که درباره آمیختگی زمینه‌های اسطوره در میان ملل مختلف پژوهشی انجام داده، زمینه‌های اسطوره در دین یهود و تورات را برگرفته از اساطیر بابلی دانسته و می‌گوید: در تورات انسان به شکل خدا خلق می‌شود. محققین معتقدند این برداشت بر پایه اسطوره‌های بابلی - آشوری شکل گرفته است. در یک سرود بابلی خدایان پس از خلق زمین و آسمان تصمیم می‌گیرند انسان را از خون یکی از خدایان خلق کنند تا به خدمت آنان درآید. خلق انسان از خون خدایان و شبیه آن در اسطوره‌های دیگر نیز سابقه دارد. در حماسه «گیلگامش» «اوتان پیشتیم» دو سوم خداست و یک سوم انسان و «اندیکو» انسان فانی خود تجسم «انو» خدای بزرگ است.

معتقدند که روایات گیلگامش و آفرینش تورات مسلماً از یک منبع مشترک ریشه گرفته، ولی هر کدام به طریق خاصی تنظیم شده‌اند.^{۵۳}

بارزترین جلوه‌های فرهنگ سامی که در اسطوره‌های ایرانی و داستانهای پهلوانی وارد شده، یا بخشی از زمینه‌های قصه‌های قرآنی و تاریخ پیامبران را به خود اختصاص داده، «اسرائیلیات» می‌باشند، یعنی آنچه مربوط است به مظاهر فرهنگ بنی اسرائیل و حضور آن در فرهنگ سامی.

اسرائیلیات

موضوع اسرائیلیات از قدیمی‌ترین موضوعاتی است که در فرهنگ اسلامی بدان توجه شده چرا که در مسیر شکل‌گیری این فرهنگ اثرات متعددی برجای گذاشته است.

اسرائیلیات و در شکل وسیعتر آن «اسرائیلیات و مسیحیات» از نتایج محتوم سه‌دین ابراهیمی یهودی، مسیحی و مسلمان است. چه در برخورد فرهنگی متقابل و میل به فراگیری دانش از اهل کتاب و چه به صورتی عمدی و مقاصد شیطنت‌آمیز پاره‌ای از علمایی که در لباس مسلمانی ظاهر شده بودند، رد پای بسیاری از این مسائل، در تاریخ فرهنگ اسلامی، تفاسیر گوناگون، تاریخها، سیره بزرگان آمده‌است. اما لفظ اسرائیلیات - چنان که از ظاهر کلمه پیداست - دلالت بر روایت قصه یا حادثه‌ای از مصدر اسرائیلی یا یهودی دارد، ولی در اصطلاح عام بر تمام مواردی از اساطیر قدیمی اطلاق می‌شود که از

مصدر یهودی یا نصرانی یا غیر آن نقل شده و به تفسیر و حدیث و قصه‌های پیامبران راه یافته است. بنا بر نقل مورخان: رابیان اسرائیلیات عمدتاً یهودیانی بودند که اسلام می‌آوردند و به خاطر این که از صحابه پیامبر اکرم - صلوات‌الله‌علیه - به شمار می‌آمدند و برخی از آنان نیز مشقاتی را در راه اسلام تحمّل کردند، مقام و موقع ویژه‌ای را در میان مسلمین به دست آورده بودند. وقتی از این افراد نو مسلمان در مورد احکام شرعی یا درباره قصص و داستانهای دین حنیف، کتب آسمانی و از جمله قرآن کریم سؤالاتی می‌شد، طبق مآنوسات ذهنی خود - که از فرهنگ و معارف دینی یهود رنگ گرفته و متأثر شده بود - پاسخ می‌دادند.^{۵۴}

این عالمان تازه مسلمان شده پاسخ مسایل را با مطالعاتی که در دین یهود داشتند - و آن هم غالباً غیر واقعی و با افسانه آمیخته بوده - قصص و داستانهای قرآن را گزارش می‌کردند. در چنین وضعی بود که این مطالب در میان مسلمانان رایج گشت و مسلمین بدون آن که به ریشه این گونه مطالب بنگرند و مأخذ آنها را باز یابند، آنها را به عنوان یک حقیقت می‌پذیرفتند و به طور ناخودآگاه مطالبی از آن گونه را در تفسیر و نوشته‌های خود می‌آوردند.^{۵۵} همچنین منافقان صدر اسلام که غالباً متشکل از یهودیان بودند از سر عمد و به منظور ایجاد تزلزل در ایمان مردم و به قصد زوال شکوه و عظمت اسلام، روایات مجعول و ساختگی را در اذهان عامه وارد می‌کردند.

علل و عوامل اصلی ورود اسرائیلیات به متون اسلامی

تاریخ کهن و ریشه‌دار فرهنگ یهود و گروهی از دانشمندان یهودی و هیأت عالمانه احبار یهودی در این میان از یک سو و از سوی دیگر هم جاهلیت اعراب و مرعوب شدن و ساده لوحی عده‌ای از رابیان به همراه سوءنیت برخی و کنجکاری در امور مجمل و مبهم، همه و همه دست به دست هم داده و زمینه نفوذ و رسوخ اسرائیلیات را در فرهنگ اسلامی فراهم ساخت.^{۵۶}

ابن خلدون در مقدمه «العبر» خود درباره مبدأ ورود اسرائیلیات به متون اسلامی می‌گوید: اقوال اهل کتاب و آرای آنها که به اسرائیلیات از یهودیان و نصرانیات از ترسایان شهرت یافتند، در تفاسیر قرآن کریم راه یافته است و مطالب غتّ و سمین و مردود و مقبول جایی در تفسیر قرآن برای خود باز نمود.^{۵۷}

وی ورود اسرائیلیات و مطالب بیگانه را در متون اسلامی با نقل قصص و عوامل مختلف فرهنگی و اجتماعی عصر مرتبط دانسته و آورده است: تمایل و گرایش عرب آن روز به شناخت اسباب و علل و مبدأ آفرینش و بالاخره اسرار وجود و نیز شناخت هر حقیقتی که مآلاً با حوادث و رویدادها پیوند دارند سبب گشت تا برای فهم و پاسخ آنها به اهل کتاب مراجعه کنند و از آنها به خاطر این که تصوّر می‌کردند که دارای احاطه بیشتری در این مطالب می‌باشند، استمداد نمایند. شاید مجوّز مفسّرین در رجوع به اهل

کتاب و قبول روایات و آرای آنها، این بود که، این گونه مطالب هیچ‌گونه پیوند و رابطه‌ای با احکام و مسایلی اعتقادی خاص اسلام ندارد تا احياناً درباره آنها احتیاط و تعمق بیشتری مبذول دارند و اخبار درست را از نادرست بازشناسند.^{۵۸}

شیفتگی عرب به دانش اهل کتاب در آن روزگار و اختلاط آنها با یکدیگر، از جمله زمینه‌های ورود اسرائیلیات بود، زیرا اعراب در دوران جاهلیت بهره‌ای از علم و نصیبی از فرهنگ نداشتند و از این رو اخبار و راهبان را مصادر معرفت و منابع شناخت و دانش و فرهنگ می‌پنداشتند و چونان شاگرد که به استاد می‌نگرد به آنها می‌نگریستند تا آن جا که برخی از ایشان پس از ظهور اسلام و بعد از آن که رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ - کتاب و حکمت و آیات الهی را برای آنها باز می‌خواند و تعلیم می‌داد، هنوز به تحصیل نزد اهل کتاب ادامه می‌دادند و در مدرسه آنان حاضر می‌شدند.^{۵۹}

با این همه مهمترین نکته‌ای که نباید در تأثیرپذیری متون اسلامی از اسرائیلیات، از آن غافل ماند، میل و رغبت به اسطوره‌ها و قصه‌پردازی است در میان اعراب جاهلی و کسانی که تازه مسلمان شده بودند. چنین تمایلی موجب شد تا قصه‌های کهن و اساطیر مختلف نقل گردد و نیز میل به قصص و روایات کهن موجب شد تا جمعی از مسلمانان از پیامبر اکرم - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ - می‌خواستند که برای آنها قصه بگوید. از جمله آن که قرآن کریم بر پیامبر - علیه السلام - فرو می‌آمد در مکه و پیغامبر بر یاران می‌خواند، مگر ملالتی به طبع ایشان راه یافت. گفتند: یا رسول‌الله! لَوْ قَصَصْتَ عَلَيْنَا! چه بود اگر خدای تعالی سورتی فرستد که در آن سورت امر ونهی نبود و در آن سورت قصه‌ای بود که دل‌های ما بدان بیاساید.^{۶۰}

همچنین از روایاتی که در ذیل آیه سوم سوره مبارکه یوسف آمده چنین بر می‌آید که گروهی از صحابه به پیامبر به دلیل میلی که در شنیدن اخبار بنی اسرائیل از یهودیان مدینه در آنان به وجود آمده بود، خواستار شنیدن همان قصص از رسول‌الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ - بودند. روایتی که از طرق متعدد نقل شده، بدین قرار است که اصحاب از پیامبر (ص) خواستند تا برای آنان قصص نقل کند، در پاسخ این درخواست این آیه فرو آمد که *لَوْ قَصَصْتُ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ*.^{۶۱}

آنچه که از روایات یاد شده دریافت می‌شود این است که، اولاً: چنین میلی در صحابه بوده است. ثانیاً: نمی‌بایست این قصص جز از طریق خداوند بازگو شود و نباید اصحاب منتظر شنیدن قصصی از نوع قصص یهودیان مدینه باشند.^{۶۲}

جاحظ بصری در کتاب «البيان والتبيين» نام چند تن از داستان سرایانی را که به قصاص معروف بوده، آورده و از جمله راجع به یکی از آنها به نام ابوموسی اسواری گفته است که وی یکی از اعجوبه‌های دنیا از نظر وسعت اطلاع و قوت حافظه بوده و میان قصه‌های تورات و قرآن مقایسه می‌کرده، چون هم حافظ تورات بوده و هم حافظ قرآن کریم.^{۶۳}

محققین امروزی نیز از راویان مهم اخبار و قوم یهود که از جمله صحابه و تابعین بودند چنین یاد می‌کنند: از جمله صحابه، افرادی چون: ابوهریره، عبدالله بن عمرو بن العاص، عبدالله بن سلام، تمیم داری، که دو نفر اخیر به ترتیب یهودی و نصرانی بودند و سپس مسلمان شدند، مشهورترین فرد از تابعین، کعب الآخبار و بعد از او وهب بن مُنبّه بوده‌اند و از اتباع تابعین کسانی مانند: مُحَمَّد بن سائب کَلْبی، عَبْدُ الْمَلِکِ بن عَبْدِ الْعَزِیز بن جَرِیح (ابن جَرِیح)، مقاتل بن سلیمان، محمد بن مروان السُدی بوده‌اند.

همچنین برخی از آثار را که به نقل اسرائیلیات پرداخته‌اند به صورت زیر دسته‌بندی کرده‌اند:

۱. آثاری که اسرائیلیات را با سند ذکر کرده، اما جز اندکی به نقد آنها نپرداخته است، مانند: جامع اللیبان فی تفسیر القرآن، از محمد بن جریر طبری.^{۶۴}
۲. آثاری که اسرائیلیات را با سند ذکر کرده و متذکر اباطیل آن، جز مواردی نادر می‌شود، مانند: تفسیر القرآن العظیم از حافظ ابن کثیر.
۳. آثاری که هر نوع اسرائیلیاتی را بدون سند و نقد ذکر کرده، مانند: تفسیر مقاتل بن سلیمان و تفسیر الکشف والبیان عن تفسیر القرآن از ابواسحق بن محمد ثعلبی نیشابوری. ثعلبی به لحاظ واعظ بودن از جمله قصاص به شمار می‌رود و به همین خاطر میل او به ذکر قصص عجیب و داستانهای ساختگی در تفسیرش مشهود است.
۴. آثاری که اسرائیلیات را بدون سند نقل کرده، اما گهگاه به ضعف و عدم صحت آنها اشاره نموده‌است، مانند: الخازن، یا «لباب التأویل فی معانی التنزیل» از علاءالدین ابوالحسن علی بن محمد الشیخی حَلَبی معروف به خازن.
۵. آثاری که ضمن حمله به راویان اسرائیلیات، خود در روایات اسرائیلیات مبالغه کرده‌اند، مانند: تفسیر «المنار».
۶. و بالاخره آثاری که اسرائیلیات را بدون نقل سند آورده و به نقد آنها پرداخته است. از جمله این آثار که حملات شدیدی در آن به اسرائیلیات شده تفسیر «روح المعانی فی تفسیر قرآن العظیم والسبع المثانی» از ابوالثنا شهاب‌الدین محمود آلوسی است.^{۶۵}

اسرائیلیات و قصه‌های انبیاء

بخش مهمی از متون اسلامی که تحت تأثیر اسرائیلیات و به‌طور کلی داستانهای تورات و احیانا انجیل قرار گرفته‌اند، تفاسیر قرآن کریم است و داستانها و قصص مربوط به انبیای الهی. چه برخی از قصص انبیاء در قرآن کریم به اجمال آمده، لکن بعدها مضامین مربوط بدان در کتابهای قصص انبیاء وارد شده و سپس با اسرائیلیات در هم آمیخته. از همین نوع است، بسیاری از قصص پیامبران که نامی از آنها

در قرآن نیامده، لکن در مذاهب دیگر از آنها اطلاعاتی وجود داشته و خوش‌خوش آن مواد با متون مربوط با قوم بنی اسرائیل پیوند پیدا کرده‌است و در مواردی هم به‌طور مستقیم مطالبی از متون اسرائیلی به متون اسلامی راه یافته، که از آن جمله، در مرحله اول، قصص پیامبران است.

وقتی سخن از قصه‌های قرآن و یا قصص می‌آید، منظور همان قصص انبیاست. در جامعه اسلامی مخصوصاً پس از رحلت رسول اکرم - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - گروهی تحت عنوان قصاص ظاهر شدند که شغلشان نقل قصص انبیاء و سایر مسائلی بود که از تبعات این نقلها به حساب می‌آمد. اگر چه در آغاز شغل ویژه‌ای محسوب نمی‌شد، اما به تدریج این جریان فرهنگی گسترش یافت تا جایی که در مساجد و مجامع و انجمنها و در سر چهارسوها افرادی با نام «قاص» به قصه‌گویی اشتغال می‌ورزیدند. این افراد با تکیه بر اخباری که توسط یهودیان و نصرانیان انتشار می‌یافت به ظاهر برای ارائه اطلاعات تفصیلی و بیان جزئیات بیشتری حول قصص انبیاء و توضیح برخی از آیات تاریخی قرآن، مطالبی را ارائه می‌کردند.

توجه به این امر پس از رحلت رسول اکرم به‌طور جدی مطرح گردید و با گسترش آیین مسلمانی و گرویدن افراد یهودی یا نصرانی و نیز کسانی که تحت تأثیر آنان بودند، معارف یهودی در بین مسلمین انتشار یافت، اما این‌گونه نبود که مسأله در دوران حیات رسول اکرم مطرح نباشد، بلکه با هجرت مسلمین و نفوذ اسلام در مدینه و حتی زمانی که هنوز یهودیان بر مذهب خویش باقی بودند، مشکل اخذ فرهنگ یهودی برای کامل شدن دانش علمی مسلمین مطرح گردید.^{۶۶}

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، از منابع اصلی اسرائیلی کتاب تورات است و عمده راویانی که اسرائیلیات را نقل می‌کرده‌اند خواسته یا ناخواسته تحت تأثیر این کتاب بوده‌اند. تورات در اولین بخش (سفر پیدایش) به ارائه تصویری کلی و کامل از خلقت آسمان و زمین و موجودات دیگر پرداخته‌است، بدین ترتیب که خداوند پس از آفرینش آسمان و زمین، دریا و خشکی و سپس موجودات خشکی و دریا را آفرید؛ پس پرندگان مختلف را، تا این که آدم را به شکل خود ساخت و خداوند حکومت بر تمام موجودات را به آدم بخشید. بعد از این، قصه آدم و فرزندان او آغاز می‌شود: خداوند آدم را در زمین بهشت، نازارام می‌یابد، حوّا را از پهلوی چپ او خلق می‌کند. پس از آن آدم به اغرای شیطان و وساطت مار و حوّا از میوه درخت ممنوعه می‌خورد و به زمین تبعید می‌شود. قصه هابیل و قابیل و رنج مسکنّت و سختیهای زندگی بر روی زمین و اولاد و احفاد آدم هم به طرز زیبا و با پرداختن داستانی، در عهد عتیق آمده‌است. در باب پنجم از سفر پیدایش زندگانی آدم و فرزندان او بازگو شده‌است.

قصه نوح از باب ششم، این‌گونه آغاز می‌شود که و خداوند دید که شرارت انسان در زمین بسیار است و هر تصویری از خیالهای دل وی دائماً محض شرارت است و خداوند پشیمان شد که انسان را بر زمین ساخته بود و در دل خود محزون گشت و خداوند گفت: انسان را که آفریده‌ام از روی زمین محو سازم، انسان و بهایم و حشرات و پرندگان هوا را، چون که متأسف شدم از ساختن ایشان؛ اما نوح در نظر

خداوند التفات یافت. این است پیدایش نوح. نوح مردی عادل بود و در عصر خود کامل و نوح با خدا راه می‌رفت و نوح سه پسر آورد، سام، حام و یافث و خدا به نوح گفت: انتهای تمامی بشر به حضورم رسیده است زیرا که زمین به سبب ایشان پر از ظلم شده است و اینک من ایشان را با زمین هلاک خواهم ساخت، پس برای خود کشتی از چوب کوفر بساز....^{۶۷}

پس از آن داستان ابراهیم (ابرام) و لوط و دیگر فرزندان او، اسحق، یعقوب و یوسف نقل می‌شود. پس از آن قصه موسی آغاز می‌شود که از سفر خروج باب دوم^{۶۸} تا صحیفه یوشع ادامه پیدا می‌کند و شامل: سفر خروج، سفر لاویان، سفر اعداد و سفر تثبیه است. پس از داستان موسی فترتی پیدا می‌شود و بعد از مدتی داوود قیام می‌کند و پس از او سلیمان جانشین داوود می‌گردد. سرگذشت پیامبران پس از سلیمان - که تعدادشان بی‌شمار است - به ترتیب تاریخی در تورات بازگو می‌شود.

در قرآن کریم نیز داستانهای دینی با نقل داستان خلقت آدم و حوا و فرزندان آدم آغاز می‌شود، اما به‌طور کلی در قرآن نقل داستانها و روایات مطابق با ترتیب و نظم تاریخی نیست و جزئیات برخی از داستانها بیان نشده - که البته این خود عظمت قرآن کریم را می‌رساند که محدود به یک کتاب تاریخی یا قصه نیست بلکه هدف این کتاب هدایت است و نه قصه‌گویی - و شاید به همین دلیل مفسران یا قصه پردازان داستانهای انبیاء، برای پرداخت کامل داستانهای خود از منابع دیگر به خصوص تورات بهره گرفته‌اند.

خداوند در قرآن کریم خطاب به پیامبر اکرم فرموده است که داستان گروهی از پیامبران را برای تو یاد کردیم و گروهی را یاد نکردیم.^{۶۹}

نکته مهمی را که باید در این جا بدان اشاره کرد این است که قرآن کریم قصه‌ها را برای اهداف خاصی بیان می‌کند، اگرچه، روایاتی وجود دارد که میل مسلمانان به طرح و شنیدن و بازگو کردن قصه را نشان می‌دهد، مانند این روایت که می‌گویند: سبب نزول سوره یوسف (أحسن القصص) آن بود که رسول - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - عایشه را به حریمی با خویشتن برده بود. عایشه دلتنگ شده بود. پیغامبر را گفت: چه بودی! اگر خدای بر تو چیزی فرستادی از معنی قرآن تا می‌خواندی تا من دلتنگ نشدمی و راه بگذاشتی. رسول دعا کرد و جبرئیل بیامد و این سوره بیاورد.^{۷۰}

در قرآن کریم کلمه قصه و جمع آن به گونه قصص (به کسراف) مطلقاً نیامده اما به صورت، مصدری آن یعنی قصص (به فتح قاف) جمعاً ۷ بار ذکر شده است، به معنی نقل قصه و ذکر روایت^{۷۱}. از این ۷ مورد کاربرد به صورت اسم، ۶ مورد به معنای داستان و حکایت و تاریخ و قصه و تنها یک مورد (سوره کهف آیه ۶۴) در معنای اصلی خود یعنی پی‌جویی و دنبال کردن به کار رفته است و به صورت فعل هم این کلمه در قرآن در ۹ صیغه بر روی هم ۲۷ مورد به کار رفته و در همه موارد همچنان به همان معنی قصه و حکایت می‌باشد، جز در یک مورد (سوره قصص آیه ۱۱) که به معنای پی‌جویی است.

از بررسی لغوی کلمه «قصص» در قرآن چه به صورت اسم و چه فعل، نتایجی بدین شرح حاصل می‌شود:

۱. خداوند از حق حکایت می‌کند؛ **إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ، يَقْضِي الْحَقَّ** (سوره انعام آیه ۵۷).
 ۲. خداوند اخبار پیشینیان را به صورت راست طرح می‌کند؛ **مَنْ تَقْضَىٰ عَلَيْكَ نَبَأُهُم بِالْحَقِّ** (سوره کهف آیه ۱۳).
 ۳. قصه حضرت عیسی - **عَلَيْهِ السَّلَام** - را آن‌گونه که در قرآن آمده حق می‌داند؛ **إِنَّ هَذَا هُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ** (سوره آل عمران آیه ۶۲).
 ۴. خداوند برخی از خبرهای واقع شده و قطعی (انباء) از تمدنهای گذشته را حکایت می‌کند؛ **ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَىٰ نَقُصُّ عَلَيْكَ** (سوره هود آیه ۱۰۰). یعنی این اخبار تمدنهای گذشته است که برای تو حکایت می‌کنیم.
 ۵. خداوند از اخبار پیامبران گذشته آنچه را که برای سکون و آرامش قلب مقدس پیامبر اسلام - **صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ** - مفید است حکایت می‌کند، مانند: **وَكَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ** (سوره هود آیه ۱۲۰)، یعنی هر چه برای تو از اخبار پیامبران حکایت می‌کنیم چیزی است که با آن دلت را استوار می‌داریم.
 ۶. و این که بیان حکایات مبتنی بر دانش و آگاهی است^{۷۲} و اهمّ نتایج در این موارد امیدواری به برانگیختن اندیشه است.^{۷۳}
- از موارد یاد شده می‌توانیم بیش از هر چیزی این نتیجه را بگیریم که قصه در قرآن به معنی خبر و سرگذشت حق و واقع و صادقی است مبتنی بر دانش الهی که برای گسترش اندیشمندی و ایجاد عبرت در خردمندان، طوری بیان می‌شود که شنونده و خواننده آن را دنبال کند.^{۷۴}
- همچنین در قصه‌های قرآن، آفرینش هنری تنها به نحوه بیان قصه‌ها باز می‌گردد و در موضوع و شخصیت‌پردازی، تخیل و آفرینش ذهنی راه ندارد، زیرا قصه‌های قرآن صدق واقع است و این نشان می‌دهد که بزرگترین تفاوت بین داستانهای عادی و معمولی با قصص قرآنی همان تقابل دانش و تخیل است.
- همین تفاوت و اختلاف را در میان کتب قصص الانبیاء و داستان پیامبران - که امروزه موجود است - می‌توان مشاهده کرد. آن دسته از کتب قصصی که برگرفته از قصص قرآن مجید است یا اصلاً تحت تأثیر اسرئیلیات قرار نگرفته و یا این که کمتر تأثیری بدان راه پیدا کرده‌است، لکن آن دسته از قصه‌های پیامبران که در تلوّی تفسیر قرآن و همچنین سیره و تاریخ بیان شده‌است، عمدتاً تحت تأثیر شدید اساطیر و اسرئیلیات قرار گرفته‌اند و بعضی از آنها سرشار از این‌گونه مطالب است. مثلاً کتاب قصص قرآن مجید که برگرفته از تفسیر سورآبادی است و متأثر از قصه‌های قرآن مجید، کمتر گویای

اساطیر و اسرائیلیات می‌باشد و همچنین است تا حدی قصص الانبیاء ابواسحق نیشابوری.

اما برخلاف آن دو، قصص الانبیاء بوشنجی یا نابی که با دریافت‌های تاریخی و رویدادهای زمانه همراه بوده و در گذشته‌ها به عنوان «تاریخ و قصص نابی یا بوشنجی» شهرت داشته است، کاملاً تحت تأثیر اساطیر و اسرائیلیات واقع شده و با ساخته‌های ذهنی یهودیان مسلمان شده چون مقاتل، عبدالله سلام، وهب بن منبه، کتب الأخبار و... تطابق پیدا می‌کند.

همچنین با بررسی تاریخ الکامل ابن اثیر که قرابت و نزدیکی کاملی با تاریخ و قصص نابی دارد، این مسأله قابل مشاهده و مطالعه است. همچنان که تاریخ و تفسیر مشهور به محمدبن جریر طبری از این لحاظ زیانزد محققان در تاریخ و تفسیر است: «کتاب تاریخ طبری موسوم به «تاریخ الامم و الملوک» از نمونه کتبی است انباشته از اسرائیلیات و مشحون از اباطیل، که اهل کتاب و داستان سرایان و هواپرستان ترسیم‌گر آنها بوده‌اند».^{۷۵}

در این کتاب تاریخی موارد فراوانی وجود دارد که ورود اسرائیلیات و اساطیر را به متون تاریخی و تفسیری اسلام به خوبی نشان می‌دهد و طبری هم در نقل مطالبی از آن دست بی‌احتیاطی کرده و بدون این که نوعی انتقاد و کاوش ملحوظ دارد و در زهدون اسرائیلیات و اخبار مجعول اهتمام کرده باشد، تنها با بیانی نه‌چندان نقدگونه به آوردن آنها پرداخته است. به عنوان نمونه، وی دو قصه حضرت داوود و زن اوریا و همچنین سرقت خاتم حضرت سلیمان را که از بدبیهات اسرائیلیات است بدون هیچ‌گونه نقد یا تعرضی، در تاریخ خود آورده است.^{۷۶}

در حالی که همین طبری وقتی در تفسیر خود به کلمه «سد» در داستان ذوالقرنین می‌رسد به نقد نظریات درباب فتحه و ضمه «سین» پرداخته و یا درباره طعامی که برحواریون نازل شده بحث طولانی کرده است.^{۷۷}

از جمله داستانهایی که در متون اسرائیلیات به‌خصوص تورات آمده و طبری در تاریخ خود آن را بعینه نقل کرده، داستان ذبیح بودن حضرت اسحق یا اسماعیل است. در متون اسرائیلیات و از جمله تورات سعی بر آن است که اسحق را ذبیح بدانند و طبری هم آن را آورده است و در این مورد می‌گوید: ذبیح بودن اسحق یا اسماعیل - هردو - از رسول خدا - صلوات الله علیه - روایت شده و اگر از میان آن دو قول یکی صحیح می‌بود از آن تجاوز نمی‌کردیم و به نقل دیگر نمی‌پرداختیم، لکن این نکته هست که دلیل قرآنی بر صحت روایت ذبیح بودن اسحق دلالت روشنتری دارد نسبت به روایت دیگر.^{۷۸}

وی در ادامه همین بحث اشاره می‌کند که و اما کسانی که اشکال کرده‌اند و گفته‌اند، خداوند ابراهیم را به ذبیح اسحق امر نکرده زیرا بشارت خداوند به ابراهیم، قبل از ولادت اسحق و ولادت یعقوب بوده است، اشکال آنان وارد نیست، چرا که خداوند ابراهیم را امر فرمود که اسحق را پس از رسیدن به

مرحله سعی و کوشش ذبح کند و مانعی ندارد که قبل از امر شدن ابراهیم به این ذبح، یعقوب از او متولد شده باشد.^{۷۹} بنابراین طبری ذبح بودن اسحاق را پذیرفته است، یعنی همان چیزی که در تورات بر آن تأکید شده است.^{۸۰}

داستان دیگری که طبری از متون اسرائیلیات (تورات) در تاریخ خود نقل می‌کند مربوط است به داستان داوود - علیه السلام - و بَشَّيْعَ دختر اَلِیَمَامِ زن اوربای حَتِّی. این داستان در تورات به صورتی آورده شده که شایسته مقام انبیای الهی نیست (عهد عتیق، یازدهم از سموئیل ۲، ص ۴۹۰) و طبری این روایت را بعینه با حذف بعضی موارد نقل کرده است.^{۸۱} و بالاخره همین سبک داستان‌گویی را بین تورات و تاریخ طبری در داستان فریب آدم در بهشت می‌بینیم و احتمال قوی آن است که همان مطالب تورات را به نقل از وَهَبِ بْنِ مُنَبِّهٍ روایت کرده باشد.^{۸۲}

اهمیت و فایده قصص قرآن و داستان پیامبران

قصه‌های پیامبران از لحاظ سبک و سیاق و شیوه بیان جزو قصه‌های دینی قرار می‌گیرد، اما باید دانست که قصه‌های دینی تنها منحصر به ذکر قصص پیامبران نمی‌شود، اگر چه مبنای قصه‌ها در این داستانها مربوط به رفتار پیامبران می‌شود، یعنی، آنچه در کتابهای مقدس و در اخبار دینی به صورت روایتها و قصه‌های متعدد نقل شده، معیار عمل درست است و اسوه کار شایسته، از این جهات این قصه‌ها در بین معتقدان به دین و آیین، ارزش و اهمیت بسزایی پیدا کرده است.

صفت قصه‌ها این است که همراه است با جهان‌بینی آدمی، به عبارت دیگر: انسان هیچ‌گاه جهان را به همان اندازه که جغرافیا از آن سخن می‌گوید، نمی‌بیند بلکه سعی می‌کند جهان‌بینی خویش را گسترش دهد و براساس آن تمدن عظیم و جهانی خویش را پی‌ریزد.^{۸۳} این جاست که ارزش و اهمیت قصه‌ها و اسطوره‌ها بویژه قصه‌های قرآن و اخبار مربوط به پیامبران اهمیت و اعتبار دیگری پیدا می‌کند. به طور کلی عمده قصص پیامبران مشتمل است بر اصول اخلاقی و انسانی که مناسب طبایع سلیم است و به گونه‌ای است که حکمت و آداب را اشاعه می‌دهد و راههای مختلف تهذیب را می‌نمایاند.

شخصیت (Personag) در این گونه قصه‌ها غالباً در طریق مبارزه با پلیدیها و بی‌عدالتیها و ستمگریها است و در این جدال و مبارزه خستگی‌ناپذیر، امید به آینده را از دست نمی‌دهد. داستانهای مربوط به پیامبران بسیار گزیده است و مختصر و مفید. یعنی: این داستانها که زندگی معنوی و شرح گفتگوها و نصایح و مبارزات اصلاح طلبانه رسولان الهی با زور مداران و زمامداران معاصرشان می‌باشد، به صورتی فشرده و گزیده، زنده و سازنده در قصص قرآن نقل شده است و پر است از مایه‌های عبرت و حکمت، به گونه‌ای است زیبا و گویا، به طوری که با اندکی دقت می‌توان حقایق درون آن قصه‌ها را دریافت.

در واقع قصه‌های قرآن سرگذشت نوع انسان است در طول زمان با توجه به حق و ناحق و کفر و ایمان و صلاح و فساد که جوامع بشری پیدا می‌کرده‌اند و پاداش یا کیفری که در نتیجه اعمالشان می‌یافته و سعادت‌مند یا سیه‌روزگار می‌شده‌اند.^{۸۴}

بدون شک داستانهای قرآن و قصص پیامبران، داستان پربرکت نور و روشنائی است که رنگ جاودانگی دارد. از این جهت است که آثار الهی همیشگی است و هدف داستانهای الهی تهذیب نفوس بشری بوده‌است و تکمیل اخلاق همه آدمیان روی زمین. خداوند بزرگ، خطاب به رسول گرامی می‌فرماید: ای پیامبر گرامی! ما قصه‌های پیامبران سلف را برای تو گفتیم و کلیات آن را برای بیداری دل تو بیان کردیم و برخی از قصص را با ذکر ادله آن برای تنبیه و بیدار کردن دل مردم گفتیم و برخی را به صورت یک واقعه حقیقی از نظر تو گذرانندیم. بیان این قصص در بردارنده یک سلسله مواعظی است برای گروندگان تا راه تکامل نفسانی خود را بدون تردید دریابند.^{۸۵}

خداوند ذکر قصه پیامبران را به عنوان یک عبرت می‌نگرد تا در ضمن قصص، نام نیکوکاران حفظ شود و همه راه صلاح را در نظر گیرند و از بدی بر حذر باشند، همچنین قصه‌های انبیاء، نشان می‌دهد که پیامبران به عنوان برگزیدگان حق چه مصائب و گرفتاریهایی داشته‌اند و چه زحماتی در جهت ارشاد مردم تحمّل کرده‌اند. برآستی که این وقایع، خود معیار و میزانی است برای رهبران صالح جوامع بشری. شاید مبتنی بر چنین امری بوده باشد که خداوند متعال در سوره صافات پس از یادکرد انبیایی چون: حضرت نوح، ابراهیم، موسی، هارون، الیاس، هر بار می‌فرماید: وَتَرْكُنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ، یعنی نام نیکوی او را در میان آیندگان بگذاشتم. پس این قصص علاوه بر عبرت آموزی، خود نمودار ذکر جمیلی است از آن بزرگمردان به منظور توجه آیندگان، یعنی هدف، التفات عامه است به راه خیر و ذکر نام جمیل و گذاشتن سنتهای شایسته.

از چکیده مطالب یادشده این چنین استفاده می‌شود که مقصود از ایراد قصص در قرآن کریم، بیان عبرت و موعظت است. به حکم نص قرآن مجید، برای دعوت به راه پروردگار سه راه تعیین شده‌است و آن سه، عبارت است از: حکمت، موعظه حسنه و مجادله به وجه احسن. مواعظ غالباً در خلال قصه‌هاست و به علاوه قصص از جهت آن که از مشهودات و مسلمات است، در مجادله نقش مهمی را ایفا می‌کند. «قصص قرآن با داستانهای تورات و کتب دیگر، این تفاوت را دارد که به وجه احسن، قصه شده‌است، همه محتویات قصه، عبرت‌آمیز است و یکایک از داستانها با دعوت به توحید آغاز می‌شود و مقاومت و مجاهده مردان خدا را نشان می‌دهد و عناد و خصومت مخالفین سرسخت را باز می‌نماید. در پایان هر قصه، مردم نادرست و خائن و تبه‌کار، دچار هلاک و دمار می‌شوند و مؤمنان و صالحان نجات می‌یابند. پیغمبران هر چه می‌کنند در راه رضای خداست. همه ناصحانی مشفق هستند که با مردمی آشفته حال سر و کار دارند.

تکرار قصص در قرآن کریم و سایر منابع متأثر از قرآن چنان با اصول بلاغت، تنظیم شده که در هر مورد، عبرت و حکمتی خاص از آن استفاده می‌شود و ذوق سلیم از سرچشمه بدایع آن، زلال تازه‌ای می‌نوشد.^{۸۶}

پایان سخن این که قرآن کریم هدف مربوط به سرگذشت گذشته‌گان را در این می‌داند که در ذکر حوادث و نقل ماجراها - چه در ارتباط با اُمم و چه در مورد اشخاص - باید نهایت امانت را داشت و عین آنچه را که اتفاق افتاده گزارش کرد، دیگر آن که می‌باید از آن رخ داده‌ها و پیش آمده‌های مختلف پند و اندرز گرفت و تجربه آموخت و آنها را فقط به عنوان سرگرمی و تفریح و تقالی مدنظر قرار نداد.^{۸۷}

به هر حال قصه‌های دینی - به خصوص قصه‌های پیامبران - ذکر جمیل پیامبرانی است که در گذشته می‌زیسته و از خود در اذهان آیندگان خاطره‌های خوش به جای گذاشته‌اند و سرگذشت شگفت‌انگیزشان به گونه‌ای است که همواره مورد تحسین و تکریم عامه مردم در همه زمانها و همه ادیان در همه مکانها خواهد بود.

سرگذشت پیامبران نمونه‌های اعلای رفتار یک انسان کامل است که تخلق به آنها روح انسان را تعالی می‌بخشد و حیات او را جلوه‌ای دیگر می‌دهد.

روش کار و شیوه تصحیح

آن چنان که در شیوه‌های تصحیح رسم است که مصحح باید نسبت به موضوعی که قرار است تصحیح شود آگاهی داشته باشد، نگارنده در آغاز سعی کرد تا با مطالعه نسبتاً همه‌جانبه، آگاهی درست و جامعی نسبت به قصص قرآن و قصه‌های پیامبران پیدا کند. به همین منظور بعضی از نسخه‌های معتبر قصص الانبیاء و قصه‌های قرآنی و همچنین کتب سیره و تاریخ را مطالعه کرد تا تصویری کلی از موضوعات اصلی این بحث به دست آورد.

اولین نتیجه مفیدی که این کار برای نگارنده در برداشت این بود که مقام و منزلت نسخه مورد نظر را که قرار بود تصحیح نماید هم از جهت گستردگی مطالب و هم از جهت صحت و سقم داستانها و هم از باب وجود اختلاف و اشتراک آن با دیگر قصص، دریافت و این امر سبب شد تا چنین تمهیدی کمک‌زیرگی در جریان تصحیح به مصحح بنماید.

بهره دیگری که از این مطالعه حاصل می‌شد این بود که چنین مطالعه و بررسی و تحقیقی سرانجام منجر شد به تدوین مجموعه‌ای به نام کتاب‌شناسی قصص انبیاء و ذکر منابع و مآخذ معتبری که تواند در موضوع داستان پیامبران و قصه‌های قرآنی مورد استفاده واقع شود و مهمتر از دو نتیجه یاد این نکته مطرح است که می‌توان فهمید چه بخشی از نسخه مورد نظر ما، یعنی قصص الانبیاء

بوشنجی متأثر از قصه‌های قرآن و روایات متکی بر قصه‌های قرآنی است و کدام بخش از قصه‌ها و داستانها متأثر است از اساطیر، اسرئیلیات و یا مسیحیات و چگونگی این تأثیر تا چه حد و مرزی است. در این جا لازم می‌دانم اشاره کنم که آنچه در ادامه خواهد آمد و اظهار نظر خواهد شد، با توجه به تصویر نسخه‌ای است که در اختیار نگارنده است و چون متن اصلی به زبان عربی بوده و تاکنون پیدا نشده و ناشناخته مانده، بالطبع از هرگونه اظهار نظری درباره اصالت مطالب و صحت آن - به جز جاهایی که مستند به مدارکی بوده - خودداری شده است.

همچنان که تصحیح نسخه ایجاب می‌کند و مصحح باید تلاش خود را برای دست یافتن به همه نسخه‌های موجود به کار گیرد تا چیزی از این باب از وی فوت نشود، نگارنده هم کوشش و دقت خود را برای این کار به خدمت گرفت و با وسواس و حوصله‌ای تمام معتبرترین فهرست‌های نسخ خطی پیش چشم گذاشت و گاه از برگ شماری آنها دریغ نورزید تا بتواند بر کم و کیف نسخه‌های موجود آگاهی یابد. چون یقین داشت که هر چه اطلاع و آگاهی از نسخه یا نسخه‌ها بیشتر باشد، اظهار نظر راحت‌تر خواهد بود.

و اما در مورد این دو نسخه موجود: ابتدا همه اوراق تهیه شده از دو نسخه کابل و لندن را برگ شماری کردم. برگ شماری نسخه‌ها نشان داد که یکی از دو نسخه تعداد برگهای بیشتری دارد که با توجه به یکی بودن ابعاد برگها در دو نسخه، این احتمال را می‌شد داد که یکی از دو نسخه مثلاً نسخه کابل که برگهای بیشتری دارد (۲۶۴ برگ) باید مطالبی افزون بر نسخه دیگر داشته باشد و یا این که نسخه لندن که برگهای کمتری دارد (۲۱۴ برگ) باید دچار افتادگیها شده باشد. لذا نگارنده خود را موظف دید که قبل از هر کاری هر دو نسخه را با هم بسنجد و یا روخوانی و مقایسه ضمنی آن دو، مقابله‌ای مقدماتی انجام دهد. نتیجه این روخوانی معلوم کرد که اولاً: نسخه لندن نسبت به نسخه کابل ناقص به نظر می‌رسد و در جاهایی دچار افتادگی شده است. ثانیاً: یک مطلب مفصل مانند معراج پیامبر اکرم - صلوات الله علیه - در نسخه کابل هست که در نسخه لندن اصلاً دیده نمی‌شود. ثالثاً: در نسخه لندن دست کاریهای زیادی صورت گرفته و به احتمال قریب به یقین کسی که نسخه را در اختیار داشته، یا آن که قرائت می‌کرده در حاشیه نسخه کلماتی را اضافه کرده و به ذوق شخصی، خیلی از کلمات را تغییر داده است، حتی در رسم الخط آن دست برده است. در حالی که نسخه کابل از این جهت دست نخورده و از تصرف کاتبان به دور مانده است.

پس از این واریسیها و نکاتی را که باید از حیث تصحیح مورد بررسی قرار می‌گرفت، نگارنده به این نتیجه رسید که باید نسخه کابل را در امر تصحیح، نسخه اساس خود قرار دهد، به چند دلیل: نخست، که نسخه کابل هم قدیمی‌تر از نسخه لندن است و هم کاملتر. دیگر این که این نسخه از تحریف و تصحیف و تصرف نابه‌جای کاتبان به دور مانده است.

بنابراین بجا بود که نسخه کابل را اساس قرار دهد و در مرحله بعدی رونویسی درست و خوانا

فراهم آورد. سپس به مقابله و تصحیح آن با نسخه لندن که با رمز «بم» مشخص شده بود، پردازد. اگرچه در تصحیح نسخه خود را مقید داشت تا کلیات رسم الخط نسخه اساس را رعایت کند ولی در مواردی که ضروری بود از رسم الخط امروزی استفاده شد و مثلاً کلماتی مانند: آنج، آنک، جون، بای و از این قبیل را به صورت آنچه، آن‌که، چون، پای، ضبط نمود. همچنین کلماتی مانند: خانها، جامها، چشمها، به صورت، خانه‌ها، جامه‌ها، چشمه‌ها، نگارش شده‌است. توضیح این که ضبط نسخه در زیر داده شده‌است.

در ضبط کلماتی که احياناً ناخوانا بوده، از اعمال رسم الخط نامناسب یا تصحیح قیاسی خودداری کرده‌است و در صورتی که امکان استفاده از نسخه بدل بوده ضبط نسخه بدل را بین دو قلاب [] در متن وارد کرده است ولی برای رعایت امانت، ضبط اساسی در زیر نویس داده شده‌است و اگر کلماتی مشخصاً غلط تشخیص داده شده و امکان تصحیح آن با توجه به نسخه بدل امکان نداشته با رعایت احتیاط، صورت صحیح آن را در متن آورده و در زیر نویس توضیح داده است که البته در مورد آیات قرآنی چنین کاری بیشتر صورت گرفته است.

به هر حال به گونه‌ای به تصحیح مبادرت کردم که هیچ شبهه‌ای در کار نباشد، زیرا فرض مصحح این است که «متن کتاب را از تحریفات و تصحیفات کاتبان بپیراید و حتی الامکان آن را چنان به صلاح آرد که از زیر قلم مؤلفش بیرون آمده باشد».

و اما زیر نویس‌ها - با توجه به شیوه‌های مختلف که اعمال می‌شود - اختصاص داده شد به نقل اختلاف نسخه‌ها و ذکر آیات قرآنی و اندکی هم اشاره به تغییرات رسم الخط. خارج از این معنی، سعی شد تا هرگونه توضیح دیگری به تعلیقات برده شود. دلیل اصلی این کار این بود که موضوع و محتوای کتاب همگانی و عمومی است و مختص طبقه‌ای خاص نیست و به همین دلیل توضیحات را به آخر کتاب بردم تا خواننده را گرفتار زیر نویسهای مختلف نکرده باشم و از این رو اتلاف وقتی نشده باشد. عناوین مطالب را که در نسخه اساس به صورت مشخص نیامده بود دسته‌بندی کرد و به دو دسته عناوین اصلی و فرعی معلوم کرد. بعضی از داستانها و قصه‌ها را که طولانی بود به چند بخش کرد و به دو یا چند عنوان اصلی و فرعی تقسیم نمود تا موجب ملال خواننده نشود.

از آن جا که غرض اصلی و تصحیح درست علمی، ناظر به اتخاذ روش انتقادی علمی است، نگارنده سعی خود را در این امر به کاربرد و از هرگونه تلاشی در این راه دریغ نورزید.

علاوه بر تصحیح متن، مطالبی دیگر نیز فراهم شده‌است که بخشی از آن در مقدمه مصحح آمده و چند قسمت است از جمله: پیش‌گفتار، مقدمه مصحح شامل: معرفی نسخه‌ها، مؤلف، مترجم و ای نسخه، صحت نسخه با توجه به منابع و مآخذ دیگر، همچنین ویژگیهای رسم الخط، دستوری اثر. دیگر این که مطلبی با عنوان قصص، اساطیر و اسرائیلیات آورده شده که نگارنده خواسته

است جایگاه قصه و رغبت و تمایل انسان را به آن بنماید، همچنین اسطوره‌ها و جایگاه آنها در متون اسلامی و ورود اسرئیلیات را به منابع تاریخی و تفسیری و خصوصاً قصه‌های انبیاء به اجمال بیان کند. علاوه بر موضوعات یاد شده - چنان که به اختصار اشاره شد - بخشی با عنوان کتاب‌شناسی قصص انبیاء در مقدمه مصحح آمده است. در این بخش نگارنده برآن بوده تا مهمترین منابع تاریخی و تفسیری و قصص پیامبران را که برای تحقیق در این ابواب مفید است یادآور شود.

همین جا اشاره می‌کند که، داستان پیامبران در منابع فراوانی از متون ادبی اعم از نظم و نثر، خصوصاً نظم آمده است، اما به دلیل این که در این بخش تحقیقات فراوانی شده و از زوایای مختلف به آن پرداخته و آثار مختلفی نوشته شده است، همچنین کار اصلی هم تصحیح نسخه بوده، نگارنده از سر عمد به این موضوع خاص چه در بخش کتاب‌شناسی و چه در تأثیر و تأثر داستانهای پیامبران در آثار ادبی نپرداخت. بخش دیگر کار مربوط به تعلیقات است که در آخر کتاب آمده است. در باب تعلیقات ابتدا قصد داشتیم که هر نکته‌ای که نیاز به توضیح دارد در متن با ستاره مشخص کنیم تا خواننده بتواند به موقع به مطلب خاص رجوع کند، اما این شیوه کار، مورد پسند قرار نگرفت، خاصه که از زیبایی، نفاست و کمال صوری متن می‌کاست.

روش دیگری را که اختیار کردم آن بود که نکات درخور توضیح، در متن با شماره مشخص شود و با اشاره در زیرنویس به بخش توضیحات و تعلیقات ارجاع داده شود، اما چون دیدم حجم متن از حد متعارف بیشتر است و شاید ارقام و اعداد و علائم قراردادی مختلف در زیرنویس، اختلالاتی را سبب شود، از آن صرف نظر کردم و بالاخره راه سومی را برگزیدم و آن این بود که، هر جا متن به نظر بنده نیازمند توضیح بود، تعلیقه‌ای در آن مورد فراهم شد و در آخر کتاب، به صورت الفبایی و با ذکر صفحه و نیازمند نقل گردید. امید است آنچه انجام پذیرفته است مورد استفاده خوانندگان واقع شود. ترجمه ابیات عربی در انتهای تعلیقات آمده است. نکته لازم به ذکر دیگر آن است که در متن هر جا پس از آیات قرآن سه نقطه (...) گذاشته شده، به این معنی است که در آن موضع فقط بخشی از آیه منقول آمده است.

و اما در مورد فهرستها، از فهرست تفکیکی استفاده شده است و فهرستها به صورت فهرست آیات قرآن، احادیث و عبارات عربی، ابیات عربی، نام کسان، نام جایها، نام قبایل و فرقه‌ها و سایر موارد (متفرقه) تنظیم شد، امید که مورد استفاده قرار گیرد.

یادداشت‌های مقدمه

۱. زرین کوب، عبدالحسین، مجله یغما، آبان‌ماه ۱۳۳۵، ص ۲۵۹.
۲. منزوی، فهرست نسخه‌های خطی، ج ۶، ص ۴۵۱۴.
۳. ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ترجمه کریم کشاورز و...، تحریر احمد منزوی، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۷۳۰.
۴. برای آگاهی بیشتر از کتابخانه شاهی، رجوع شود به مقاله شادروان عبدالغنی حبیبی، مجله آریانا، سال ۲۴، شماره ۵ و ۶، ص ۲۲۲.
۵. در نسخه لندن که در حال حاضر از لحاظ اعتبار پس از نسخه کابل دومین نسخه است، تاریخ کتابت به این صورت آمده است: تَمَّتِ الْكِتَابُ فِي خَمِيسِ ذِي الْقَعْدَةِ سَنَةِ إِحْدَى وَثَلَاثِينَ وَ سَبْعِ مِائَةِ الْهَلَالِيَّةِ.
۶. ذکر معراج پیامبر - صوات الله عليه - و حوادث آن تنها در نسخه کابل آمده است و این قسمت که بخش قابل توجهی است و حدود ۴۰ برگ را شامل می‌شود در نسخه براون (لندن) دیده نمی‌شود.
۷. هیاصمه یا هیصمیّه، عنوان کلی بزرگان مذهب محمدبن کرام (متوفی ۲۵۵ هـ.ق) است که در عصر غزنوی و آغاز سلاجقه یکی از مهمترین قدرت‌های سیاسی و مذهبی خراسان بویژه نیشابور و هرات به شمار می‌آمده‌اند، این وجه تسمیه ظاهراً به این دلیل است که چندین نفر از بزرگان اینان «هیصم» نام داشته‌اند و مسلماً در قرن ششم گورخانه ایشان در نیشابور بر جای بوده. برای توضیح و تفصیل بیشتر، رک: تاریخ نیشابور، ابو عبدالله حاکم نیشابوری، ترجمه محمدبن حسین خلیفه، با مقدمه محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگه، ص ۳۰۱.
۸. تاریخ نیشابور، الحافظ ابوالحسن اسماعیل فارسی، صفحات، ۴۵۱، ۵۹۹، ۱۹۷، ۱۲۱، ۲۰۲، ۱۶۶. نیز، رک: کتاب دُمیة القصر علی بن الحسین باخرزی، ج ۲، ص ۸۸۹.
۹. درباره بوشنج / پوشنج / فوشنج، رجوع شود به: احسن التقاسیم، محمد بن احمد المقدسی، ترجمه علینقی منزوی، ج ۲، ص ۴۴۸؛ نزهة القلوب، حمدالله مستوفی، به اهتمام محمد دبیرسیاقی، ص ۱۸۸؛ دائرة المعارف مصاحب ذیل کلمه بوشنج؛ سرزمینی‌های خلافت شرقی، لسترنج، ترجمه محمود عرفان، ص ۴۳۷؛ مسالک الممالک اصطخری ص ۲۶۷؛ صورة الارض ابن حوقل، ص ۳۰۱؛ نخبة الدهر فی عجایب البَرِّ والبحر، شمس الدین محمد انصاری دمشقی، ترجمه حمید طیبیان، ص ۳۷۸؛ فتوح البلدان احمد بن یحیی بلاذری، ترجمه آذرتاش ص ۱۶۰.
۱۰. تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، تصحیح عبدالحسین نوایی، امیرکبیر ۱۳۳۹، ص ۶۵۸؛ نیز، رک: تذکرة الاولیاء، عطار نیشابوری، تصحیح، محمد استعلامی، زوار، سال ۱۳۶۳، ص ۵۲۱.
۱۱. تاریخ نامه هرات، سیف بن محمد سیفی هروی، طبع کلکته، سال ۱۹۴۳ م. وقایع هرات، ۶۱۸ تا ۶۲۷.
۱۲. مجله آریانا، سال ۲۴ ش ۶ و ۵ ص ۲۲۳.
۱۳. مجمل فصیحی، فصیح احمد بن جلال الدین خوافی، سنه ۸۳۶، تصحیح محمود فرخ، ج ۲، ص ۱۲۳.

۱۴. طبقات ناصری، منهاج سراج جوزجانی، سنه ۶۵۸، تصحیح عبدالحی حبیبی، کابل، ۱۳۴۳ شمسی.
۱۵. در المنجد «سَلَام» آمده است.
۱۶. همان کتاب، ج ۱، ص ۱۱۵.
۱۷. همان کتاب، ج ۱، ص ۱۹۱.
۱۸. همان کتاب، ج ۱، ص ۳۲۹.
۱۹. مجمل فصیحی، ج ۲، ص ۱۲۳.
۲۰. طبقات ناصری، ج ۲، تعلیقات، ص ۲۹۹.
۲۱. استوری، فهرست، ج ۲، ذیل قصص الانبياء بوشنجی، ص ۷۳۰.
۲۲. فردوس در تاریخ شوشتر و برخی مشاهیر آن، علاءالملک حسینی شوشتری مرعشی، تصحیح، محدث ارموی، انجمن آثار ملی، ص ۵۱.
۲۳. در دربار اولجایتو از شخصیتی به نام عبدالله بن سعد سخن به میان می‌آید، ظاهراً وی شاگرد علامه قطب الدین شیرازی صاحب تاریخ و صاف بوده و مقام وزارت نیز یافته است، رک: تاریخ اولجایتو، ابوالقاسم عبدالله بن محمد القاشانی، به اهتمام مهین همبلی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲۴. عبدالحی حبیبی، مجله یغما، سال ۱۱، ش ۱۸، ص ۵۷۷.
۲۵. مجله آریانا، سال ۲۴، ش ۶ و ۵، ص ۲۲۳.
۲۶. جوامع الحکایات و لوازم الروایات، سدیدالدین محمد عوفی، تصحیح محمد معین، دانشگاه تهران، ۱۳۳۵، ص ۱۹.
۲۷. تاریخ حبیب السیر، خواندمیر، کتابخانه خیام، ج ۳، ص ۱۹۷.
۲۸. تحریر تاریخ و صاف، عبدالمحمد آیتی، مؤسسه مطالعات علمی فرهنگی، ۱۳۷۲، ص ۲۵۲، تاریخ اولجایتو، ابوالقاسم عبدالله بن محمد القاشانی، مأخذ پیشین؛ جامع التواریخ، رشیدالدین فضل الله، تصحیح محمد روشن، نشر البرز، ج ۳، ص ۲۰۲۳؛ تاریخ و صاف فضل الله بن عبدالله شیرازی.
۲۹. مسالک و ممالک، ابواسحق ابراهیم اصطخری، به کوشش ایرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب سال ۱۳۴۷، ص ۱۷. حواشی.
۳۰. طبقات ناصری، ج ۲، ص ۲۲۹.
۳۱. همان کتاب، ج ۲، ص ۹۳.
۳۲. همان کتاب ج ۲، ص ۳۰۵.
۳۳. به احتمال، منظور شیخ ابوالحسن صاحب قصص الانبياء باشد.
۳۴. طبقات ناصری، ج ۱، صفحات: ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۱۸، ۲۲۱، ۳۲۷، ۳۲۹ و همان کتاب ج ۲، صص ۹۲ و ۹۳.
۳۵. الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، انتشارات دار بیروت، سال ۱۳۸۵ هـ. ق، ۱۹۶۵ م. ج ۱.
۳۶. همان کتاب، ج ۱، صفحات ۱۰۴ و ۲۳۸. داستان ابراهیم و اسماعیل، همچنین حکایت زن اسماعیل در مکه، نیز داستان بلقیس و ازدواج او با ذوئیقنین از یمن.

۳۷. متینی، جلال، رسم الخط نسخه‌های خطی، مجله دانشکده ادبیات مشهد، سال ۴، ۱۳۴۷، ص ۱۳۶.
۳۸. همان مأخذ، سال ۳، ۱۳۴۶، ص ۱۶۲.
۳۹. برای اطلاع بیشتر، رک: متینی، جلال، رسم الخط نسخه‌های خطی، مجله دانشکده ادبیات ش ۳ و ۴ سال ۴۷ و ۴۶ صص ۱۶۲-۱۳۶.
۴۰. رواقی، علی، تصحیح مقامات حریری ج ۱ ص ۲۷ مقدمه.
۴۱. امیر قاسمی، مینو، اسطوره، یادنامه طبری، ص ۳۵۸.
۴۲. بلوکباشی، علی، اسطوره، یادنامه طبری، ص ۳۶۵.
۴۳. الیاده، میرچا، چشم اندازهای اسطوره، ترجمه جلال ستاری، انتشارات توس - تهران ۱۳۶۲؛ بهار، مهرداد، اساطیر ایران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲؛ ستاری، جلال، مدخلی بر رمزشناسی عرفانی، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۲؛ کزازی، میرجلال‌الدین، رؤیا حماسه، اسطوره، نشر مرکز، ۱۳۷۲؛ یا حتی، محمدجعفر، اسطوره در شعر امروز ایران، مجله دانشکده ادبیات مشهد، شماره ۴، سال دوازدهم ۱۳۵۵.
۴۴. تقوی، محمد، حکایت‌های حیوانات در ادب فارسی، انتشارات روزنه، تهران ۱۳۷۶.
۴۵. قرآن کریم سوره‌های انعام (۶) آیه ۲۵؛ انفال (۸) آیه ۳۱؛ نحل (۱۶) آیه ۲۴؛ مؤمنون (۲۳) آیه ۸۳.
۴۶. لسان التنزیل، سده چهارم و پنجم، به اهتمام مهدی محقق، بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران، ۱۳۴۴.
۴۷. سوره لقمان (۳۱) آیه ۶.
۴۸. حکمت، علی اصغر، امثال قرآن، انتشارات بنیاد قرآن، تهران ۱۳۳۳.
۴۹. بلوکباشی، علی، مأخذ پیشین، ص ۳۶۵.
۵۰. میرچا الیاده، چشم‌اندازهای اسطوره، مأخذ پیشین، صص ۱۷-۱۵.
۵۱. ژان پل سارتر، ادبیات چیست ترجمه مصطفی رحیمی و ابوالحسن نجفی، انتشارات زمان ۱۳۴۶، ص ۲۳۷.
۵۲. زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ در ترازو، انتشارات امیرکبیر، تهران، سال ۱۳۶۲، ص ۲۸.
۵۳. آشتیانی، جلال‌الدین، تحقیقی در دین یهود، نشر نگارش، تهران ۱۳۶۸، مقدمه.
۵۴. جلالیان، حبیب‌الله، تاریخ تفسیر قرآن کریم، انتشارات اسوه، تهران، سال ۱۳۷۲، ص.
۵۵. نمونه بارز و مشخص این‌گونه تفاسیر و نوشته‌ها، تاریخ و تفسیر محمدبن جریر طبری است که به شدت تحت تأثیر اسرائیلیات است.
۵۶. مؤذن، محمد، بررسی اسرائیلیات در تفسیر و حدیث، نقد و نظری بر کتاب اسرائیلیات فی التفسیر والحدیث، السید محمد حسن الذهبی، کیهان اندیشه، ش ۴۸، ص ۱۵۲.
۵۷. ابن خلدون، مقدمة العبر، ترجمه محمد پروین گنابادی، ص ۴۳۹.
۵۸. پیشین، ص ۴۴۰.
۵۹. القرطبی ابی عمر یوسف بن عبدالبر، جامع بیان العلم و فضله، ج ۲، صص ۱۲۴-۱۲۴؛ الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، جلال‌الدین سیوطی، تهران، مکتب جعفری، جزء اول، صص ۹۱-۹۰.
۶۰. صدر بلاغی، قصص قرآن، انتشارات امیرکبیر، تهران، سال ۱۳۵۴ ک ص ۴.
۶۱. جعفریان، رسول، نقش قصه پردازان در تاریخ اسلام، انتشارات رثوف، تهران سال ۱۳۷۰ ک ص ۳۰.

۶۲. نقش قصه پردازان در تاریخ اسلام، پیشین، ص ۳۱.
۶۳. البيان و التبيين جاحظ، مصر، ۱۳۸۱ هـ. ق، ج ۱.
۶۴. درباره اسرائیلیات و تاریخ طبری، رجوع کنید به: کیهان اندیشه ش ۲۵ شهریور ماه ۱۳۶۸ ص ۴۴ به بعد.
۶۵. الذهبی، محمدحسین، اسرائیلیات فی التفسیر والحديث، دمشق، لجنة النشر فی دارالایمان، چاپ دوم، ۱۴۰۵ هـ. ۱۹۸۵ م. صص ۲۱۱-۲۱۰.
۶۶. نقش قصه پردازان در تاریخ اسلام، مأخذ پیشین، ص ۵۰.
۶۷. تورات، عهد عتیق، سفر پیدایش، باب ششم، ص ۸.
۶۸. تورات، عهد عتیق، سفر خروج، باب دوم، ص ۸۴.
۶۹. قرآن کریم، سوره غافر (۴۰) آیه ۷۸.
۷۰. نیشابوری، ابواسحاق، قصص الانبياء، به اهتمام حبیب یغمایی، سال ۱۳۴۰، ص ۸۵؛ همچنین: درد عشق زلیخا، جلال ستاری، انتشارات توس، سال ۱۳۷۲، ص ۷.
۷۱. قرآن کریم، سوره های قصص (۲۸) آیه ۲۵؛ اعراف (۷) آیه ۱۷۶؛ یوسف (۱۲) آیه ۳ و ۱۱۱؛ آل عمران (۳) آیه ۶۲؛ کهف (۱۸) آیه ۶۴.
۷۲. سوره اعراف (۷) آیه ۷.
۷۳. سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۶.
۷۴. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به: مدخلی بر تاریخ اسلام و سیره پیامبر، سیدابراهیم سید علوی، کیهان اندیشه، ش ۲۰، آبان ماه ۱۳۷۶. همچنین: داستان پیامبران، علی موسوی گرمارودی، انتشارات قدیانی، تهران ۱۳۷۳.
۷۵. مرتضی عاملی، سیدجعفر، اسرائیلیات در تاریخ طبری، کیهان اندیشه، ش ۲۵، شهریور ۱۳۶۸ ص ۴۵.
۷۶. اسرائیلیات در تاریخ طبری، پیشین، ص ۴۴.
۷۷. کیهان اندیشه، ش ۴۸، مأخذ پیشین، ص ۱۵۶.
۷۸. طبری، محمد بن جریر، تاریخ امم و الملوک، ج ۱، ص ۱۸۴.
۷۹. طبری پیشین، صص ۱۸۹ و ۱۹۰.
۸۰. تورات، سفر تکوین، اصحاب ۲۲، فقره ۱-۳.
۸۱. طبری، مأخذ پیشین، ج ۱، ۳۳۹.
۸۲. طبری، مأخذ پیشین، ص ۷۱.
۸۳. پورخالقی، مهدخت، فرهنگ قصه های پیامبران در مثنوی، آستان قدس رضوی، چاپ دوم، ۱۳۷۴، ص ۱۵.
۸۴. رکنی، محمد مهدی، نامه هدایت، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۳، ص ۲۱۵.
۸۵. اولیایی، نبی الدین، تاریخ انبیاء از آدم تا خاتم، ج ۱، ص ۲۷.
۸۶. خزائلی، محمد، اعلام قرآن، امیرکبیر، سال ۱۳۵۵، ص ۱۴.
۸۷. سوره های انعام (۶) آیه ۵۷؛ کهف (۱۸) آیه ۱۳؛ یوسف (۱۲) آیه ۵ و ۱۱۱؛ آل عمران (۳) آیه ۶۲؛ هود (۱۱) آیه ۱۰۰ و ۱۲۰؛ اعراف (۷) آیه ۷ و ۱۷۶.

کتاب‌شناسی قصص الانبیاء

۱. آدم و حوّا، بی‌آزار شیرازی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، سال ۱۳۶۵.
۲. آفرینش و تاریخ، مطهر بن طاهر مقدسی، ۶ جلد در ۲ مجلد، ترجمه و تعلیقات، محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگه، سال ۱۳۷۴.
۳. احسن التواریخ، زندگانی پیامبران از آدم تا خاتم، حسن لوانسی نجفی، انتشارات کانون شریعت، تهران، سال ۱۳۶۲.
۴. اعلام قرآن، محمد خزائی، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، تهران، سال ۱۳۵۰.
۵. أفصح الأحوال، مؤلف نامعلوم، از آدم تا اصحاب کهف، فهرست برلن، شماره ۵۳۹-۵۳۹-ک، تاریخ ادبیات ایران، هرمان اته، ترجمه رضازاده شفق ص ۲۳۲.
۶. الدرر المسلوک، در احوال انبیاء و اوصیا و ملوک، شیخ احمد بن الحسن الخوالعالمی (برادر محدث معروف صاحب وسایل) سنه ۱۱۲۰، الذریعه: ج ۸ ص ۷۰.
۷. الكامل فی التاریخ، عزالدین ابن اثیر، دار بیروت، ۱۳۸۵ هـ.ق.
۸. پیامبران، جواد فاضل، انتشارات علمی، تهران، سال ۱۳۶۲.
۹. تاریخ انبیاء یا قصص قرآن، شامل شرح حال پیامبران از آدم تا خاتم، نبی‌الدین اولیایی، تهران، گنجینه نشر محمد، سال ۱۳۶۳.
۱۰. تاریخ حبیب السیر، غیاث‌الدین خواندمیر، با مقدمه جلال‌الدین همایی، تهران، خیام، سال ۱۳۳۳.
۱۱. تاریخ الأمم والملوک، محمد بن جریر الطبری، مؤسسة الاعلمی، بیروت طبعه الرابعة، ۱۴۰۳ هـ.ق.
۱۲. تاریخ بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد بلعمی، تصحیح محمد تقی‌نهار، به کوشش پروین گنابادی، تهران، سال ۱۳۴۱.
۱۳. تاریخ طبری (تاریخ الرسل والملوک) محمد بن جریر طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات اساطیر، چاپ پنجم، سال ۱۳۷۵.
۱۴. تاریخ گزیده، حمد الله مستوفی، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، سال ۱۳۳۹، فهرست استوری، ج ۲، ص ۴۸۹.
۱۵. تاریخ کامل، عزالدین ابن اثیر، ترجمه محمدحسین روحانی، انتشارات اساطیر، تهران، سال ۱۳۷۱.
۱۶. تاریخ سنن ملوک الارض والانبیاء، حمزه اصفهانی، به تصحیح سید جوادالایرانی التبریزی، ۱۳۴۰ هـ.
۱۷. تاریخ پیامبران و شاشات، حمزه اسفهانلی، ترجمه جعفر شعار، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، سال ۱۳۶۴.
۱۸. تاریخ الانبیاء، محمد علی بن حسین الطهرانی ماتوزیان، تهران ۱۳۲۹ هـ.ق.
۱۹. تاریخ الانبیاء، میرزا عبدالحسین خان سپهرکاشانی، سنه ۱۲۸۸ ق، الذریعه، ج ۳ ص ۲۳۶.
۲۰. تاریخ پیامبران و پیشوایان، فهرست سپهسالار، ش ۱۵۰۶.

۲۱. تاریخ جهان آرا، درباره انبیای الهی، احمد بن محمد القاضی، الذریعه؛ ج ۳ ص ۲۴۷.
۲۲. تاریخ انبیاء، درباره انبیای بنی اسرائیل و...، فهرست ایندیا آفیس، شماره ۲۰۲۸ رک، همان مأخذ، ص ۲۳۲.
۲۳. تحفة الاولیاء... ان، در تواریخ مشاهیر انبیاء و خلفا و...، آقا احمد بن آقا محمد علی کرمانشاهی الذریعه؛ ج ۳ ص ۴۱۳.
۲۴. تحفة الاولیاء، ترجمه فصص الانبیاء و المرسلین، سید نورالدین جزایری، سنه ۱۱۸۵، الذریعه؛ ج ۳ ص ۴۲۲.
۲۵. تذکرة الانبیاء و الاولیاء و السلاطین، مولی ابی طالب ابراهیم بن ابی طالب کبیر، الذریعه؛ ج ۴ ص ۲۸.
۲۶. ترجمه و قصه های قرآن، مبتنی بر تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری، یحیی مهدوی، مهدی بیانی، انتشارات دانشگاه تهران، سال ۱۳۳۸.
۲۷. تفسیر ابوالفتح، حسین بن علی الرازی، به تصحیح محمد مهدی ناصح و محمد جعفر یا حقی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۲۰ جلد. سال ۱۳۷۱.
۲۸. تفسیر سورة یوسف، درباره نضه موسی (ع) و یوسف (ع)، مولی معین المعروف فراهی، الذریعه؛ ج ۴ ص ۳۴۵.
۲۹. تفسیر قرآن کریم مشهور به کمبریج، جلال متینی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، سال ۱۳۴۹.
۳۰. تفسیر کشف الأسرار و عُدَّة الأبرار، به اهتمام علی اصغر حکمت، انتشارات دانشگاه تهران سال ۱۳۳۱.
۳۱. تکملة الاخبار، علی زین العابدین بیگ نویدی، در تاریخ انبیاء از آدم تا طوفان نوح، خطی، کتابخانه ملک، تهران، ش ۳۸۹۰.
۳۲. تواریخ الانبیاء، شیخ علی بن زین العابدین حسینی یزدی، الذریعه؛ ج ۴ ص ۴۷۴.
۳۳. جامع مصائب الانبیاء، از آدم تا خاتم، شیخ عبدالنبی بهرانی، الذریعه؛ ج ۵ ص ۷۱.
۳۴. حضرت عیسی، حسین خراسانی، کمیته ملی پیکار با بیسوادی، تهران، سال ۱۳۴۹.
۳۵. حیاة القلوب، در قصص پیامبران و اوصیای ایشان، از آدم تا خاتم، علامه محمد باقر مجلسی، کابفروشی اسلامی، تهران. سال
۳۶. خاتم التبیین، عباس مهین شوشتری، انتشارات عطایی، تهران، سال ۱۳۴۹.
۳۷. خلقت انسان در بیان قرآن، بدالله سحابی، تهران، سال ۱۳۶۵.
۳۸. خلاصة الأخبار فی احوال الأخیار، غیاث الدین بن همام الدین، خواندمیر، مقاله اول در قصص انبیاء و تاریخ آنها، الذریعه؛ ۲۱۰/۷.
۳۹. خلاصة الاخبار فی قصص الانبیاء و المرسلین، سید محمد مهدی تنکابنی، الذریعه؛ ج ۷، ص ۲۱۰.
۴۰. خیرالقصص لأهل القصص، سید محمد فارسی، نسخه خطی محفوظ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
۴۱. داستانهای پیغامبران، خلاصه قصص الانبیاء، ابواسحق نیشابوری، به اهتمام حبیب یغمایی، تلخیص بدرالدین یغمایی، انتشارات شرق، تهران، سال ۱۳۶۲.
۴۲. دُرالمجالس، سیف الدین ظفر بن نوبهاری، فهرست ایندیا آفیس.
۴۳. روضة الالباب فی معرفة التواریخ و الانساب، داود بن محمد بناکتی (تاریخ بناکتی) به کوشش جعفر شعار، تهران، انجمن آثار ملی ۱۳۴۸.

۴۴. روضة الصفا، فی سیره الانبیاء والملوک...، میرخواند، انتشارات خیام، تهران، سال ۱۳۳۸.
۴۵. روضة الالباب فی تواریخ الاکابر و الانساب، فخرالدین ابوسلیمان داوود بن ابی الفضل محمد التناکتی، قسم اول در تاریخ انبیاء، از آدم تا موسی.
۴۶. سیرت رسول الله، رفیع الدین اسحق بن محمد همدانی، تحقیق و تصحیح اصغر مهدوی دامغانی، انتشارات خوارزمی، تهران، سال ۱۳۶۱.
۴۷. شیطان در ادبیات و ادیان، محمد رسول فرهنگخواه، انتشارات عطایی، تهران، سال.
۴۸. طبقات ناصری، منهاج السراج جوزجانی، طبقه اول در تاریخ انبیاء و رسل، تصحیح عبدالحی حبیبی، کابل.
۴۹. قصص الانبیاء، از آدم تا خاتم، عمادالدین حسین اصفهانی، کتابفروشی اسلام، تهران سال ۱۳۶۶.
۵۰. قصص الانبیاء، از آدم تا خاتم، ابواسحق نیشابوری، به اهتمام حبیب یغمایی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، سال ۱۳۴۰.
۵۱. قصص الانبیاء، از آدم تا خاتم (ص)، صاحب میرزا محمدخان ملک الکتاب شیرازی، چاپ بمبئی.
۵۲. قصص الانبیاء، از آدم تا خاتم (ص)، مولانا محمد جویری، کتابفروشی اسلامی، تهران.
۵۳. قصص الانبیاء، از آدم تا خاتم (ص)، قطب الدین سعید بن هبة الله الراوندی، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد ۱۴۰۹ ه.ق.
۵۴. قصص الانبیاء، از آدم تا عیسی (ع)، عبدالواهاب نجار، داراحیاء التراث العربی بیروت ۱۹۳۰ م.
۵۵. قصص الانبیاء، از آدم تا عیسی (ع)، ابن کثیر، تحقیق و تعلیق عبدالقادر احمد عطا، مکتبه الإسلامیه، بیروت.
۵۶. قصص الانبیاء فی القرآن الکریم، سمیع عاطف الزین، دارالکتب اللبنانی، بیروت ۱۴۰۶ ه.
۵۷. قصص الانبیاء، علاءالدین علی بن محمد القوشچی، خطی، کتابخانه شخصی، حسن نراقی تهران.
۵۸. قصص الانبیاء، ابوالحسن بن هیثم البوشنجی، ترجمه فارسی محمد بن اسعد بن عبدالله التستری، (کتاب حاضر).
۵۹. قصص الانبیاء، ناشناس، کتابخانه حضرت عبدالعظیم، ری، الذریعه: ج ۷ ص ۱۰۲.
۶۰. قصص الانبیاء، ابو محمد جویری، الذریعه: ج ۱۷ ص ۱۰۲.
۶۱. قصص الانبیاء، نقل از تفاسیر عامه، مدرسه بروجردی در نجف، الذریعه، ج ۱۷ ص ۱۰۲.
۶۲. قصص الانبیاء، مؤلف غیر معلوم، الذریعه، ج ۱۷ ص ۱۰۳.
۶۳. قصص الانبیاء، عبداللطیف بن علی الواعظ البیرجندی، خطی، مشهد، آستان قدس رضوی، ش ۲۸۰، (پایان نامه دوره دکتری خانم دکتر زهرا اختیاری، دانشکده ادبیات مشهد).
۶۴. قصص الانبیاء، ناشناس، خطی، فهرست نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، جلد ۵ ص ۴۷.
۶۵. قصص الانبیاء، و سیر الملوک، کتابخانه مسجد اعظم قم: ۱۴/۵. الذریعه: ج ۱۷ ص ۱۰۶.
۶۶. قصص الانبیاء، ابی اسحق احمد بن محمد الثعلبی نیشابوری، کتابخانه مسجد اعظم قم.
۶۷. قصص قرآن و تاریخ پیامبران، به شماره ۳۳۵۰۱، کتابخانه مرعشی قم.
۶۸. قصص قرآن، القیصم بن محمد القیصم نیشابوری، بحار، ج ۵ ص ۳۲۴.

۶۹. قِصَص و عبر، محمدالمجذوب، کتابخانه مسجد اعظم قم، شماره ۱۲۵/۵/۳.
۷۰. قِصَص المرسلین، محمدحسین بن محمدرضوی تهران، فهرست استوری، ج ۲ ص ۷۵۷.
۷۱. قِصَص قرآن، فرهنگ قصص قرآن، صدرالدین بلاغی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶.
۷۲. قِصَص قرآن مجید، برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری سورآبادی، سنه ۴۹۴ هـ. ق به کوشش یحیی مهدوی دامغانی، تهران، خوارزمی، چاپ دوم، سال ۱۳۶۵.
۷۳. قصه‌های قرآن، ابوتراب صفایی آملی، تهران، سال ۱۳۶۴.
۷۴. قِصَص قرآن، سیره رسول اکرم از بعثت تا رحلت، ترجمه محمد باقر موسوی، کتابفروشی صدوق، سال ۱۳۶۳.
۷۵. قصه‌های قرآن، جادالمولی، ترجمه مصطفی زمانی، انتشارات اخوت، تهران، سال ۱۳۴۶.
۷۶. قِصَص القرآن، از آدم تا خاتم، علی محمد البجاوی و... مطبعة الاستقامة بالقاهرة، ۱۳۷۳ هـ.
۷۷. قِصَص قرآن یا تاریخ انبیاء، از آدم تا خاتم (ص)، سیدهاشم رسولی محلاتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دهم، تهران، سال ۱۳۷۵.
۷۸. قِصَص یا داستانهای شگفت‌انگیز قرآن مجید، قاضی زاهدی، اسلامیة، تهران، سال.
۷۹. مثنوی معنوی، جلال‌الدین مولوی، تصحیح رینولد نیکلسون، تهران، سال ۱۳۱۴.
۸۰. مُجْمَل التواریخ والقِصَص (سنه ۵۲۰) تصحیح محمد تقی بهار، انتشارات خاور، تهران، سال ۱۳۱۸؛ فهرست استوری، ج ۲، ص ۴۴۷.
۸۱. مَجْمَع الانساب، محمد بن علی بن شبانکاره‌ای سنه ۷۳۳ هـ. ق، تصحیح میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر، سال ۱۳۶۳.
۸۲. مَجْمَع التواریخ، حافظ ابرو، تاریخ انبیاء، الذریعه: ج ۲۰ ص ۵۱.
۸۳. مُجْمَل قِصَصِی، فصیح احمد خوانی، در قصص و تواریخ آدم تا خاتم، تصحیح محمود فرخ، مشهد، الذریعه: ج ۲۰ ص ۵۱.
۸۴. محمد از ولادت تا وفات، علی شریعتی، سید جعفر شهیدی، نشر امامت، تهران.
۸۵. مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد، عبدالدین محمد نجم رازی، تصحیح محمد امین ریاحی، انتشارات علمی فرهنگی، تهران سال.
۸۶. مُرُوجُ الذَّهَب، ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات علمی فرهنگی، تهران، سال ۱۳۶۵.
۸۷. مشعلداران جهان (داستان پیامبران از آدم تا خاتم)، محمدعلی کاظمینی، انتشارات پزشکیان سال ۱۳۶۲.
۸۸. معارج النبوة، معین الدین کاشفی هروی، مکتبه نوریه رنویه، پاکستان، ۱۳۹۸ هـ. ق.
۸۹. ناسخ التواریخ، میرزا محمد تقی سپهر، تصحیح و تعلیق محمد باقر بهبودی، تهران، کتابخانه اسلامیة.
۹۰. نظام التواریخ، قاضی ناصرالدین عبدالدین عمر بیضاوی، به کوشش بهمن میرزا کریمی، تهران، سال ۱۳۱۳.